**حقيقت توحيد**

**تأليف:**

**دكتر يوسف القرضاوي**

**این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.**

www.aqeedeh.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | |
| www.nourtv.net  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www.islam411.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.ahlesonnat.com  www.isl.org.uk  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.videofarda.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[ايمان به خداوند اساس توحيد 6](#_Toc276650612)

[اسلام توحيد را محور قرار داده است 8](#_Toc276650613)

[فطرت انسان‌ها، دليل يگانگي خداوند 10](#_Toc276650614)

[عقل، دليلي بر يگانگي خداوند 12](#_Toc276650615)

[وحي، دليلي بر يگانگي خداوند 15](#_Toc276650616)

[توحيد جوهر ايمان به خدا 16](#_Toc276650617)

[توحيدي كه به آن امر شده است 21](#_Toc276650618)

[الف) توحيد ربوبيّت 22](#_Toc276650619)

[ب) توحيد الوهيّت 24](#_Toc276650620)

[معني عبادت 24](#_Toc276650621)

[شيوه‌هاي مختلف عبادت و انواع آن 25](#_Toc276650622)

[اهميّت توحيد الوهيّت 25](#_Toc276650623)

[لا إله إلاّ الله، عنوان توحيد 26](#_Toc276650624)

[توحيد اولين وظيفه‌ي پيامبران 27](#_Toc276650625)

[توحيد شعار اسلام 28](#_Toc276650626)

[توحيد حقّ خدا بر بندگان 29](#_Toc276650627)

[توحيد برنامه و هدف فرد مسلمان در زندگي 31](#_Toc276650628)

[ابلاغ توحيد وظيفه‌ي امّت اسلام 31](#_Toc276650629)

[توحيد چگونه تحقّق مي‌يابد؟ 32](#_Toc276650630)

[اول: عبادت خالص براي خدا 33](#_Toc276650631)

[دوّم: كافر دانستن طاغوتيان 36](#_Toc276650632)

[معني طاغوت چيست؟ 38](#_Toc276650633)

[سوّم: حفاظت از خود در برابر شرك و پرهيز از آن 39](#_Toc276650634)

[شـــرك 39](#_Toc276650635)

[انواع شرك 40](#_Toc276650636)

[شرك اكبر 41](#_Toc276650637)

[مثال‌هايي از شرك آشكار (جَلي) 41](#_Toc276650638)

[مثال‌هايي از شرك اكبر پنهان (خَفي) 41](#_Toc276650639)

[شرك اصغر 46](#_Toc276650640)

[مثال‌هايي از شرك اصغر 47](#_Toc276650641)

[الف) سوگندخوردن به غير خدا 47](#_Toc276650642)

[ب) استفاده از حلقه و ريسمان 47](#_Toc276650643)

[ج) آويزان‌كردن تعويذ 48](#_Toc276650644)

[د) طلسم (نوشتن دعا و جادو) 50](#_Toc276650645)

[هـ) سحــر 51](#_Toc276650646)

[و) طالع‌بيني يا پيش‌گويي از روي ستاره‌ها جزو سحر است 53](#_Toc276650647)

[ز) يكي از موارد سحر و شرك، جادوي مرد و زن است 54](#_Toc276650648)

[ح) فالگيري و پيشگويي 54](#_Toc276650649)

[ط) نذر كردن براي غير خدا 56](#_Toc276650650)

[ي) قرباني‌كردن براي غير خدا 58](#_Toc276650651)

[ك) نحس و بدشگون پنداشتن اشياء شرك است 59](#_Toc276650652)

[اسلام راه‌هاي نفوذ شرك را بسته است 62](#_Toc276650653)

[1ـ زياده‌روي در بزرگداشت پيامبر 62](#_Toc276650654)

[2ـ زياده‌روي در حقّ انسان‌هاي صالح 63](#_Toc276650655)

[3ـ بزرگداشت قبور 64](#_Toc276650656)

[الف) قبر نبايد به مسجد تبديل شود: 64](#_Toc276650657)

[ب) نبايد رو به قبر نماز خوانده شود: 65](#_Toc276650658)

[ج) نبايد بر روي قبرها چراغ [يا شمع] روشن نمود و آن را چراغاني كرد: 65](#_Toc276650659)

[د)‌ساختن بناء روي قبر و گچ‌زدن روي آن ممنوع است: 65](#_Toc276650660)

[هـ) نبايد بر روي قبر چيزي نوشته شود: 65](#_Toc276650661)

[و) نبايد قبرها را از سطح زمين بلند كرد: 66](#_Toc276650662)

[ز) نبايد قبرها محل جمع‌شدن و گفتگو كردن باشد: 66](#_Toc276650663)

[چرا نبايد قبرها را تعظيم كرد؟ 66](#_Toc276650664)

[4ـ متبرك‌دانستن درخت و سنگ و غيره 67](#_Toc276650665)

[5ـ الفاظي كه رنگ و بوي شرك دارند 70](#_Toc276650666)

[آثار توحيد در زندگي 72](#_Toc276650667)

[الف) توحيد يعني آزادي انسان 72](#_Toc276650668)

[ب) توحيد عامل ايجاد شخصيت مطلوب 72](#_Toc276650669)

[ج) توحيد، سرچشمه‌ي آرامش دروني 73](#_Toc276650670)

[د) توحيد منبع اعتماد به نفس 75](#_Toc276650671)

[هـ) توحيد اساس برادري و برابري 76](#_Toc276650672)

[مفاسد و زيان‌هاي شرك 79](#_Toc276650673)

[الف) شرك سبب پستي و خواري انسانيت 79](#_Toc276650674)

[ب) شرك، لانه‌ي خرافات 80](#_Toc276650675)

[ج) شرك، ظلم عظيم است 80](#_Toc276650676)

[د) شرك منبع ترس و واهمه 80](#_Toc276650677)

[هـ) شرك، نيرو و توان را از انسان مي‌گيرد 81](#_Toc276650678)

[و) آثار شرك در آخرت 81](#_Toc276650679)

ايمان به خداوند اساس توحيد

ايمان به خداوند يعني ايمان به ذاتي غايب، بلندمرتبه، داراي اختيار و قدرت كامل و شايسته‌ي اطاعت و بندگي. ايمان به خدا روح همه‌ي اديان، از جمله اسلام و اساس‌همه‌ي باورها است و كتاب خدا و سنّت پيامبرش صلي الله عليه و آله و سلم اين حقيقت را به روشني بيان نموده است.

اين قرآن كريم است كه به هنگام سخن از اركان و اجزاء ايمان، باور به خدا را در ابتدا و بعنوان اصل‌اساسي ايمان مطرح مي‌سازد و مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[البقرة: 285]**

«فرستاده‌ي خدا معتقد است به آنچه از سوي پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان نيز به آن ايمان دارند. همگي به خدا و فرشتگان او كتاب‌هاي او و پيغمبرانش ايمان دارند.»

و نيز مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[البقرة: 177].**

«بلكه نيكي، كردار كسي است‌‌كه به خدا و روز واپسين وفرشتگان و كتاب آسماني و پيغمبران ايمان آورده باشد.»

و در جاي ديگر مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[النساء: 136].**

«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، به خدا و پيغمبرش (محمد) و كتابي كه بر پيغمبر نازل كرده است و به كتاب‌هائي كه پيش‌تر (از قرآن) نازل نموده است (و هنوز تحريف نشده‌اند) ايمان بياوريد، هركس كه به خدا و فرشتگان و كتاب‌هاي خداوندي و روز رستاخيز كافر شود (و يكي از اينها را نپذيرد) واقعاً در گمراهي دور و درازي افتاده است.»

و در حديث مشهور جبرئيل آمده است‌كه پيامبر گرامي اسلام در پاسخ به سؤال جبرئيل‌ كه درباره‌ي ايمان پرسيد، فرمود: «ايمان يعني اين كه به خدا، فرشتگان، كتاب‌هاي آسماني، پيامبران، روز قيامت و قَدَر خير و شرّ باور قلبي داشته باشي.»

پس طبق بيان قرآن و حديث، ايمان به خداوند اصل و ساير اركان عقيدتي وابسته و مربوط به آن است. و تو به عنوان يك فرد مؤمن پس از ايمان به خداست كه به ملائكه وكتاب‌هاي آسماني، پيامبران، ديدار پروردگار، محاسبه و قضا و قدر اعتقاد پيدا مي‌كني.

در واقع ايمان به رسول خدا قابل تصور نيست مگر پس از ايمان به كسي كه او را فرستاده و ايمان به روز جزا و محاسبه نيز قابل تصوّر نيست مگر پس از ايمان به مجازات‌كننده و حسابرس.

ايمان به خدا، به طور قطعي ايمان به وجودِ او، ايمان به يكتايي او در ربوبيّت و الوهيت، ايمان به اسم‌هاي نيكو و صفات والاي او را نيز شامل‌ مي‌شود اسم‌ها و صفت‌هايي ‌كه نشان مي‌دهند خداوند به گونه‌اي شايسته به همه‌ي كمالات آراسته و از همه‌ي نقايص پيراسته است.

طي بررسي‌هاي گذشته چنان نتيجه گرفتيم‌ كه وجود خداوند حقيقتي است خارج از هرشكّ وترديد، و در واقع آشكارترين همه حقايق است كه فطرت سالم بر آن گواه و عقل هدايت يافته دليل آن است. و آنان كه در علم و دانش بهره‌ي فراوان دارند، با مشاهده‌ي عجائب خدا در نوآوري و نقشه‌كشي و اندازه‌گيري و هدايت‌بخشي كه در اطراف و درون خود مي‌يابند، اين حقيقت را دوباره تأكيد مي‌كنند.

و اگر اين حقيقت بزرگ يعني وجود خدا براي بعضي‌ از انسان‌هـا پوشيده مانده است، جواب آن را در اين تعبير بايد جُست‌كه: اين پوشيدگي و خفا از شدّت ظهور حاصل شده است. و اگر عدّه‌اي ديگر در برابر فطرت خدا گراي مشترك ميان همه‌ي بشريّت، بزرگي نشان مي‌دهند و تكبّر مي‌ورزند و با منطق عقل و علم مبارزه مي‌كنند و در نتيجه، خداي را انكار مي‌كنند، آنان همانند موارد استثنايي هستند‌ كه قاعده كلّي را نفي نمي‌كنند.‌

اسلام توحيد را محور قرار داده است

در واقع اسلام اهميّت زيادي به اثبات وجود خداوند نداده است. زيرا درك آن را يك نياز و ضرورت فطري براي بشر مي‌داند و در عوض نهايت توجّه خود را بر امري ديگر متمركز كرده است‌كه مردم در آن زمينه بسيار گمراه‌گشته‌اند و اين مسئله كه مغز عقايد اسلام و روح حيات اسلامي است همان عقيده‌ي توحيد است‌ يعني ايمان به خدايي يكتا و برتر از اين هستي‌ ‌كه آفرينش و حكمراني از آنِ اوست. خدايي كه بازگشت نهايي به سوي او، پروردگار هر چيز و تدبيرگر هر امر است و فقط او شايسته‌ي اين است كه عبادت شود نه انكار، شكرگذاري مي‌شود نه كُفران و اطاعت شود نه عصيان.

﴿ ﴾ **[الأنعام: 102 - 103].**

«آن (متصف به صفات كمال است‌ كه) خدا و پروردگار شماست، جز او خدايي نيست و او آفريننده‌ي همه چيز است. پس وي را بپرستيد (و بس، زيرا تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چيز است. چشم‌ها ذات او را در نمي‌يابند و او چشم‌ها را در مي‌يابد (و به همه‌ي رموز آنها آشناست) و او دقيق و آگاه است».

اسلام در حالي ظهور كرد‌ كه شرك و بُت‌پرستي در چهار سوي دنيا ريشه دوانيده بود و به جز تعداد اندكي از مردم شبه جزيره عربستان كه تا حدودي بر آئين حنيف ابراهيم مانده‌ بودند يا افرادي از اهل‌كتاب‌ كه از انحرافات بت‌پرستي ‌كه اديان يهود و نصاري را به تباهي كشانده بود، در امان مانده بودند، ديگر كسي يافت نمي‌شد كه به عبادت خداي واحد بپردازد و براي درك اين موضوع همين براي ماكافي است كه بدانيم ملّت عرب در دوران جاهليّت خود تا بناگوش غرق در شرك و بت‌ ـ پرستي بود، به‌گونه‌اي‌كه در خانه‌كعبه و اطراف آن كه ابراهيم بت‌شكن براي عبادت خداي واحد بنا كرده بود، سيصد و شصت بُت وجود داشت و حتّي هر خانه‌اي از خانه‌هاي مكّه بتي در خود داشت كه اهل آن خانه عبادتش مي‌كردند.

امام بخاري از أبي‌رجاء عطاردي اين‌گونه نقل مي‌كند كه:

«ما سنگ‌ها را مي‌پرستيديم، و اگر سنگي بهتر از آن مي‌يافتيم، آن را برداشته و سنگ قبلي را دور مي‌انداختيم و اما اگر سنگ‌ مناسبي نبود، مشتي گِل جمع‌كرده و شير گوسفندي را بر آن دوشيده و به طواف آن مي‌پرداختيم.»

علاوه بر اين آنان خدايي از خرماي خميرشده داشتند و بعضي از آنها در اكثر اوقات آن را با خود به سفر مي‌بردند و اگر سفر طول مي‌كشيد و غذا تمام مي‌شد، خداي خود را مي‌خوردند!

قرآن در آيه‌ي 73 سوره حجّ به اين نوع خدايان اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الحج: 73].**

«(خدايان باطل آن قدر ضعيف‌اند) كه حتي اگر هم مگسي چيزي از آنان بستاند و برگيرد، نمي‌توانند آن را از او باز پس گيرند. هم طالب و هم مطلوب درمانده و ناتوانند.»

در سرزميني مانند هند نيز بت‌پرستي به اوج خود‌رسيده بود. به‌گونه‌اي كه در قرن ششم ميلادي تعداد خدايان موجود در آن سرزمين در حدود 330 ميليون برآورد شده است.

بت‌پرستي حتي در اديان آسماني نيز نفوذ كرده و شفافيّت و پاكي آن را به كدورت و آلودگي كشانيد.

﴿ ﴾ **[التوبة: 30].**

«يهوديان مي‌گويند: عُزَير پسر خداست و مسيحيان مي‌گويند مسيح پسر خداست.»

پس مسيح نزد مسيحيان، خدايي برحقّ از جانب خداي حقيقي است! و اين رنگ ديگري از اقسام شرك است‌ كه در ميان بسياري از ملّت‌ها رواج يافته و براي خداوند پسران و دختراني قرار داده‌اند و به جاي خدا و يا به همراه او آنها را مي‌پرستند. همان‌گونه‌كه هندي‌ها در گذشته نسبت به كريشنا و بودا چنين اعتقادي داشتند. و يا عرب‌ها كه ملائكه را دختران خداوند مي‌دانستند. قرآن در اين باره چنين مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الأنبياء: 26 - 28].**

«(برخي از كفّار عرب) مي‌‌گويند: خداوند رحمان فرزنداني برگزيده است (يعني فرشتگان). يزدان (از اين نقص و عيب‌ها)‌ پاك است. (فرشتگان فرزند او نيستند) بلكه بندگاني كِرام و محترم هستند. آنان (آنقدر مؤدّب و فرمانبردارند كه) در سخن گفتن بر او پيشي نمي‌گيرند و تنها به فرمان او كار مي‌كنند. خداوند اعمال گذشته و حال و آينده آنها را مي‌داند و آنان هرگز براي كسي شفاعت نمي‌كنند، مگر براي كسي كه خدا از او خشنود است. آنان هميشه از خوفِ خدا، ترسان و هراسانند.»

به همين خاطر، اسلام توجّه بسيار زيادي به مسئله‌ي دعوت به يكتاپرستي در علم و عمل و مبارزه با شرك در باور و رفتارشان كرده است.

﴿ ﴾ **[البقرة: 163].**

«خداوند شما، خداوندِ يكتا و يگانه است و هيچ خدايي جز او كه رحمان و رحيم است، وجود ندارد.»

فطرت انسان‌ها، دليل يگانگي خداوند

به راستي كه همه‌ي دلايل فطري، عقلي و سمعي نشان از يگانگي و بي‌همتايي خداوند دارند. اگر انسان به‌ فطرت و سرشت خود كه تحت تأثير دخالت‌هاي بيروني و يا تلقين‌هاي خارجي واقع نگرديده واگذار شود، خود را در جهت قدرتي برتر از انسان‌ و هستي مي‌يابد و او را با دو انگيزه اشتياق و ترس بانگ‌مي‌زند. مخصوصاً اگر سختي‌ها و مشكلات دامن‌گير او شده و غم و اندوه وي را در برگرفته و دستش از ياري مردم‌كوتاه گردد. در اين صورت خالصانه متوجه پروردگارش شده و هرچه را كه قبلاً به آن توجّه مي‌كرد و طبق وهم و گمان يا جهل و هوي‌پرستي و يا تأثير بدِمحيط، مؤثر مي‌دانست به كناري مي‌نهد و ديگر به انسان‌ها و حيوانات و گياهان و اشياء بي‌جان پناه نمي‌برد. واين قضيه همان است‌كه طي داستان كِشتي‌سواران در حال غرق كه قرآن روايت مي‌كند، به آن اشاره كرديم. قرآن در اين‌باره مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[يونس: 22].**

«(چه بسا) هنگامي‌كه در كشتي‌ها قرار مي‌گيريد با باد موافق، سرنشينان را حركت مي‌دهند و سرنشينان به آن شادمان مي‌گردند. به ناگاه باد سختي وزيدن مي‌گيرد و از هر سو،‌ موج به سويشان مي‌دود و مي‌پندارند كه (توسط مرگ از هر سو) احاطه شده‌اند (و راه فراري نيست) خدا را به فرياد مي‌خوانند و طاعت و عبادت و فرمان‌برداري و دين را تنها از او مي‌دانند (و عهد مي‌كنند كه) اگر ما را از اين حال برهاني، از زمره‌ي سپاسگزاران خواهيم بود.»

ما قبلاً از اين آيه براي اثبات وجود خداوند بهره برديم،‌ امّا در عين حال دليلي است بر يگانگي او، زيرا نشان مي‌دهد كه انسان به هنگام فراغت و رهايي از عوامل و انگيزه‌هاي انحراف و مراجعه دوباره به فطرت خالص و پاك خود، در هنگام سختي‌ها و مشكلات به سوي بت‌ها و خدايان دروغين متوجّه نمي‌شود، بلكه بسوي خداوند يكتا و پروردگارخود و جهانيان ميل مي‌كند. خداوند در اين داستان، از گرايش دروني اين‌مشركان خبر مي‌دهد: ﴿ ﴾ **[يونس: 22].**

عقل، دليلي بر يگانگي خداوند

عقل نيز همانند فطرت به وجود هستي‌بخشي يكتا در وراي اين جهان رهنمون است. اين جهان پهناور و گسترده با وجود تنوّع آفريده‌ها كه برخي كوچك و برخي بزرگند، برخي جاندار و برخي بي‌جان، صدادار و بي‌صدا، عاقل و غيرعاقل، برخي در بالا و برخي در پايين هستند، همه را يك‌قانون واحد اداره مي‌كند و از يك ذرّه‌ي كوچك تا يك كهكشان عظيم را در بر مي‌گيرد، به گونه‌اي كه يك دانشمند علوم تجربي با تأمّل در ساختار يك اتم آن را همانند ساختار منظومه‌ شمسي مي‌بيند و در آن تفاوتي نمي‌يابد.

به عنوان مثال يك قانون كلي به نام قانون زوجيّت در ميان همه‌ي مخلوقات وجود دارد،كه انسان ازگذشته آن را در خود و حيوانات، و در قالب مذكر و مؤنّث شناخته است و حتّي‌ آن را در برخي درختان نخل نيز مشاهده‌كرده بود. سپس دانش جديد به اين مسئله پي بردكه همه‌ي‌گياهان داراي جنس مذكر و مؤنث هستند و حتي‌ جمادات نيز داراي اين زوجيّت در قالب بار الكتريكي مثبت و منفي هستند. و از همه مهم‌تر، اتم به عنوان خشت ساختمان هستي و كوچكترين واحد تشكيل دهنده‌ي جهان در اطراف هسته‌ي خود داراي بار الكتريكي مثبت و منفي (در قالب الكترون و پروتون) مي‌باشد. در واقع اين يافته‌ي جديد بشري تصديق‌كننده‌ي حقيقتي است‌كه قرآن در هزار و چهارصدسال پيش به آن اشاره داشته‌است،كه خداي بلندمرتبه چنين به آن اشاره كرده است:

﴿ ﴾ **[يس: 36].**

«تسبيح و تقديس خدايي را سزاست كه همه‌ي نر و ماده‌ها را آفريده است، اعمّ از آنچه از زمين مي‌رويد و از خود آنها و از چيزهايي كه ايشان نمي‌دانند.»

و نيز مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الذاريات: 49].**

«ما از هر چيزي جفتي را آفريده‌ايم، تا اين كه شما (عظمت آفريدگار را) ياد كنيد.»

واضح است كه لفظ «كلّ شيء» نه مجاز است و نه بيانگر اكثريت، بلكه همان معني حقيقي خود را داراست.

از جمله‌ دلايل ديگري كه بر وحدت هستي دلالت مي‌كند، همكاري ، هم‌بستگي و هماهنگي موجود ميان اجزاء هستي است. به گونه‌اي كه هر جزئي وظيفه‌ي خود را به طور منظم و بدون برخورد با ساير اجزاء و يا ايجاد مانع و انحراف از مسير، به انجام مي‌رساند و علاوه بر آن هر جزئي جزء ديگر را با تأمين نيازمندي‌هايش در انجام وظيفه ياري مي‌دهد و خود نيز آنچه را به آن احتياج دارد از او مي‌گيرد. همان‌گونه‌‌ كه در روابط موجود ميان جهان حيوانات و گياهان مشاهده مي‌كنيم. آيا ميان اين دو دسته از مخلوقات، قراردادي براي انجام اين مبادلات وجوددارد؟ يا اين كه ذاتي مدبّر و بلندمرتبه ميان اين دوگروه چنين رابطه‌ي شگفت‌انگيزي را تنظيم‌ نموده‌است؟

و باز جاي اين پرسش است‌كه چه‌كسي روابط ميان خورشيد و زمين، زمين و ماه، ماه و خورشيد و ستاره‌هاي منظومه‌شمسي با يكديگر و بين منظومه شمسي با ميليون‌ها‌ مجموعه‌ ستاره‌ ديگر كه در كهكشان‌ بزرگ ما وجود دارند را برقرار ساخته است؟ به‌گونه‌اي‌كه همه با هم همكاري‌دارند و برخوردي ميان آنها نيست و هرچيز طبق محاسبه و اندازه‌ي مشخص قرار دارد.

﴿ ﴾ **[الرحمن: 5 - 7].**

«خورشيد و ماه برابر حساب (منظمي در گردش) هستند. گياهان و درختان براي خدا سجده مي‌كنند و كرنش مي‌برند. آسمان را برافراشت و قوانين و ضوابطي گذاشت.»

﴿ ﴾ **[يس: 40].**

«نه خورشيد را سزد (كه در مدار خود سريعتر شود و) به (مدار) ماه رسد و نه شب را سزد كه بر روز پيشي گيرد. هر يك در مداري شناورند.»

اين يكپارچگي و هماهنگي موجود ميان همه‌ي مخلوقات كه هم با چشم سر و هم با ديده‌ي بصيرت قابل مشاهده است، خود دليلي بسيار نيكو براي يگانگي پديدآورنده‌ي آن است و البته به طور قطع، دليل واضحي نيز براي وجود اوست.

يقيناً اگر در وراي اين جهان بيش از يك‌خالق وجود داشت، نظام هستي به تزلزل افتاده و اعتدال آن مختل مي‌شد و در هر جزئي از اجزاء هستي، اثر امر خالق همان قسمت را كه بر آن مسلّط بود، مي‌يافتيم. و مي‌ديديم‌كه در اثر اراده‌ي‌خدايان متعدّد قوانين حاكم برهستي، متفاوت و سنّت‌هاي جاري ميان‌مخلوقات با هم در تضادّ است و در نتيجه آن به طور يقين همه‌ي هستي به تباهي مي‌گراييد.

قرآن كريم نيز در صدد اثبات يگانگي پروردگار به همين دليل موجود در هستي اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الأنبياء: 22].**

«اگر در آسمان‌ها و زمين، غير از يزدان، معبودها و خداياني مي‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمين تباه مي‌گرديدند (زيرا بودن دو شاه در كشوري و دو رئيس در اداره‌اي، نظم و ترتيب را به هم مي‌زند) لذا يزدان صاحب سلطنت جهان، برتر از آن چيزهايي است كه ايشان بر زبان مي‌رانند.»

و در يكي از سوره‌هاي قرآن آمده است كه:

﴿ ﴾ **[المؤمنون: 91].**

«خداوند نه فرزندي براي خود گرفته است و نه خدايي با او انباز بوده است، چرا كه اگر خدايي با او مي‌بود، هر خدايي به آفريدگان خود مي‌پرداخت و هر يك از خدايان بر ديگري برتري و چيرگي مي‌جست. خدا والاتر و بالاتر از آن چيزهاست كه ايشان مي‌گويند.»

از جهتي ديگر اعتقاد به يگانگي پروردگار بلندمرتبه، علاوه بر اين كه انسجام حاكم بر هستي بر آن دلالت مي‌كند، امري است كه با منطق درست بشري نيز هماهنگ است. زيرا عقل بشر نداي عبور از كثرت به سوي وحدت را مي‌دهد و خواهان اين است كه از اسباب متعدد به يك سبب واحد برسد كه سر ـ منشأ همه‌ي اسباب و علّت‌ همه‌ي علّت‌ها باشد. و به‌همين دليل است كه برخي از فيلسوفان از تعبير «علت اوليه» براي خالق هستي استفاده مي‌كنند.

وحي، دليلي بر يگانگي خداوند

همراه با دلايل فطري و عقلي كه نشان از يكتابودن خداوند دارند، دلايل شنيداري نيز كه نسل‌هاي‌ مختلف از كتاب‌هاي خداوند و پيامبراني‌كه در سرزمين‌ها و دوران‌هاي مختلف‌ظهور يافته‌اند، نقل نموده‌اند بر يگانگي خداوند دلالت دارند. كه اين دلايل شامل دعوت خدا و فرستادگانش است، براي ايمان به خدايي واحد و بي‌شريك و انجام عبادت فقط براي او و نيز شامل انكار و ردّ اقوامي است كه براي خدا شريك قائل شده و مرتكب كاري شده‌اندكه دلايلي از خداوند براي آن نازل نشده است.

در اين مجال، قرآن كه عهد الهي و محفوظ از تحريف است و مشتمل بر هدايت آسمان براي زمين است، رشته‌ي سخن به دست گرفته و برخي داستان‌هاي پيامبران را براي ما بازگو مي‌كندكه همه‌ي آنها براي بيان عقيده‌ي يكتاپرستي برانگيخته شدند. و اين همان دليلي‌است كه قرآن آن را بر ضدّ مشركيني به كار مي‌گيرد كه به همراه خداوند، خدايان ديگري را نيز مي‌پرستيدند. در حالي كه هيچ دليلي از عقل و وحي نداشتند.

اكنون به همراه يكديگر به قسمتي از سوره‌ي انبياء گوش فرا مي‌دهيم كه با توبيخ و انكار مشركين سخن مي‌گشايد و مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الأنبياء: 21 - 22].**

**﴿** ﴾ **[الأنبياء: 24 - 25].**

«آيا آنان غير از يزدان، معبودهايي را به خداي گرفته‌اند؟! بگو دليل خود را (بر اين شرك) بيان داريد. اين (قرآن) راهنماي‌ كساني‌ است كه با من همراهند و اين (هم تورات و انجيل و ساير كتب آسماني) راهنماي كساني بوده كه قبل از من مي‌زيسته‌اند (هيچيك شرك را جايز نمي‌دانند) اصلاً اغلب آنان (چيزي از حق) نمي‌دانند و اين است كه (از يكتاپرستي به شرك) روي گردانند.»

خداوند در سوره‌ي احقاف از آنان دليلي نَقلي براي ادّعاي شرك‌آميزشان مي‌طلبد: ﴿ ﴾ **[الأحقاف: 4].**

«(اگر فرضاً مي‌گوييد كه معبودان دروغين شما در آفرينش آسمان‌ها و زمين شركت داشته‌اند) كتابي (از كتب آسماني) پيش از اين (قرآن) يا يك اثر علمي (و باستاني) براي من بياوريد، اگر راست مي‌گوييد.»

توحيد جوهر ايمان به خدا

اي برادر! حال‌كه دانستي ايمان به خداوند جوهر همه‌ي عقايد اسلامي است؛ بر تو لازم است كه بداني توحيد نيز جوهر ايمان به خداي‌متعال است و اگر ايمان به وجود خداوند با يكتاپرستي همراه و همگام نباشد، همان كفر و شرك است و به پليدي و دروغ و ظلم بزرگي تبديل شده و گمراهي آشكاري به بار خواهد آورد.

به اين خاطر بر تو اي فرد مسلمان، لازم است‌‌ كه حقيقت توحيد رابداني. توحيدي‌كه خداوند به آن امركرده، دينش را بر آن بنيان نهاده كتابش را براي بيان آن فرو فرستاده، و پيامبرش را در جهت ابلاغ آن برانگيخته و رسيدن به خير دنيا و آخرت را به انجام آن و خالص‌گردانيدنش وابسته نموده است. توحيدي كه خداوند بهشت را براي اهل و ياران آن برگزيده و آتش دوزخ را براي دشمنان و بدخواهان آن اختصاص داده‌است. اين در حالي است كه بسياري از مردم خود را اهل توحيد مي‌دانند و ادّعا مي‌كنند كه باور و انديشه و رفتار همان توحيد خالص و پاك است و ديگران بر مسير باطل هستند. امّا:

وَ كُلاًّ يَدَّعِي وَصْلاً لِلَيْلَى وَ لَيلَى لا تُقِرُّ لِذا ولا ذا!

همه را دعوي وصلِ ليلي است، ولي ‌ليلي از اين و آن‌ مبراست.

از اين گروه مي‌توان به همراهان فلسفه ارسطويي و پيروانش كه به «فيلسوفان مسلمان» مشهورند اشاره كرد، كه توحيد در نزد آنان عبارت است از: «اثبات وجود خداوند بدون ماهيّت و صفت» و اين كه خدا وجودي مطلق است كه هيچ ماهيّتي به او تعّلق نمي‌گيرد، هيچ صفتي براي او ثابت نمي‌شود و به هيچ وصفي مختص نيست، بلكه صفات او به طور كلّي سلبي و اضافي است.

البته واضح است‌كه نتيجه‌ي توحيد اين‌گروه به‌ انكار پروردگاري انجاميد‌ كه همه‌ي اديان آسماني به سوي او فرا خوانده بودند و نيز در نتيجه اين نوع‌توحيد، خلقت جهان توسط خداوند، تدبير او در امور و دانش و علم او به همه‌ي جريانات نيز انكار شد. به عقيده‌ي آنان، جهان قديم است[[1]](#footnote-1)1 و خداوند مردگان را زنده نمي‌كند، نبوّت را مي‌شود كه به دست آورد و همانند ساير شغل‌هاي بشري است. خداوند نسبت به وضعيت جانداران هيچ اطلاعي ندارد و قادر نيست‌ كه هيچ يك از پديده‌هاي جهان را تغيير داده و در هستي دخل و تصرّفي كند … حلال و حرام، امر و نهي و بهشت و جهنّم هيچ مفهومي ندارد …

آري اين است توحيد فيلسوفان ! ! .

و آيا خبر دعوتگران «وحدت وجود» را شنيده‌اي؟ كساني ‌كه آنان نيز فقط خود را اهل توحيد مي‌دانند و ديگران را چندگانه ‌پرست مي‌خوانند! آيا مي‌داني كه توحيد مورد ادّعاي آنان چيست؟ آنان معتقدند‌كه خداوندپاك، عين‌مخلوقات خود است و عبارتست از وجود هر موجود و حقيقت و ماهيّت موجودات همان خداوند است. نشانه‌ي هر چيزي خداست و در هر شيئي دليلي است‌كه نشان مي‌دهدآن شيء عين ذات خداوند است.

البته محقّقان آنان، اين تعبير را نمي‌پسندند. بلكه مي‌گويند: «خداوند عبارت است از نشانه‌ها، دلايل و مدلولات.»

آنان قائل به وجود موجودات متعدّد در حقيقت و وجود نيستند،‌ بلكه اين تعدّد را وهم و گمان مي‌دانند. در واقع خداوند نزد آنان هم خواستگاري كننده است و هم خواستگاري شونده. هم ذبح مي‌كند و هم ذبح مي‌شود، هم مي‌خورد و هم خورده مي‌شود.

و اين قضيه نزد آنان همان سِرّي است‌كه‌كلمات‌آهسته قرون اوليه اسلام بر آن دلالت‌كرده و هدايت نبوي در صدد بهره‌مند ساختن مردم از آن بود، و اين باور همان است كه محقّق و عارف اين تفكّر، ابن سبعين به آن معترف است!

امّا نتيجه‌ و محصول چنين‌ توحيدي آن است‌ كه‌ فرعون و نمرود و امثال آن ظالمان را افرادي كاملاً مؤمن و عارف و خداشناس‌ِحقيقي بدانيم. و بپذيريم‌كساني‌كه بتها را مي‌پرستيدند در واقع خود خداوند را عبادت كرده‌اند. و راه درست و صحيح را انتخاب كرده‌اند … و ديگر نبايد فرقي بين حرمت مادر و خواهر و يك زن بيگانه و بين آب و شراب و ازدواج و زنا قائل شد.

چرا كه همه‌ از يك سرچشمه هستند و در واقع خود همان سرچشمه هستند و پيامبران، راه را بر مردم تنگ كرده و مقصد را از آنان دوركرده‌اند و حقيقت، چيزي غير از آن است‌كه بدان فرا خوانده‌اند.

امّا اگر اين باورها را فراموش كنيم نمي‌توانيم توحيد معتزله كه خود را اهل توحيد و عدالت پنداشته و آن را اولين اصل از اصول پنچگانه‌ي خود قرار داده‌اند، ناديده بگيريم.

حال بنگر كه مفهوم توحيد آنان چيست؟!

توحيد معتزله مساوي است با انكار «قَدَر خداوند» و اراده‌ي عمومي او در مورد كائنات و توانايي او در اداره‌ي آن … پيروان جديد اين فرقه، توحيد «جهيمه» را نيز به باور توحيدي خود اضافه‌كرده و در نتيجه، حقيقت‌ توحيد آنان ‌عبارت اسـت از: انكـار قَـدَر و انكار حقيقت‌ نام‌هاي نيكوي خدا و صفت‌هاي والاي او.

در مقابل اين توحيدكج و لنگ، توحيد «جبريه» ظاهر مي‌شود كه مطابق آن: خداوند در خلقت و افعال يگانه است و بندگان در انجام كارها بطور حقيقي اثرگذار نيستند و خودشان اعمال خود را انجام نداده و بر آن توانا نيستند و حركات اختياري آنان فقط همانند تكان‌خوردن شاخه‌هاي‌ درختان به هنگام وزش باد است و لازم نيست‌ كه افعال خداوند مطابق حكمت و هدفي كه مقتضي آن كار است، باشد. مخلوقات نيز داراي قدرت و خصوصيات ذاتي وغرائز و اسباب نيستند. بلكه همه چيز تحت فرمان يك اراده‌ي محض است كه چيزي را بر چيز ديگر ترجيح داده و براي اين ترجيح دليل و حكمت و سببي وجود ندارد.[[2]](#footnote-2)1

از طرفي ديگر آيا كسي نسبت به توحيد مردم عوام و گمراه و كساني كه به مشايخ مشهورند و خود ‌عامل گمراهي ‌مردم هستند و در لباس دين و مردان صالح خدا در آمده‌اند، بي‌خبر است؟ آنان كساني هستند كه به غير خدا اُميد دارند و از غير او مي‌ترسند و كساني مورد رغبت و ترس آنان هستند كه به اولياء و اقطاب و واسطه و ابدال و … لقب گرفته‌اند.

اين مردم نادان در اطراف مرقد آنان طواف كرده و آنان را بيشتر از خداوند به فرياد‌مي‌خوانند و از آنان بيشتر از او كمك مي‌خواهند و به هنگام مشكلات وسختي‌ها شتابان به سوي آنان رفته و رفع مشكلات و دفع مصيبت‌ها را از آنان مي‌طلبند. زيرا آنان را واسطه‌ي بين خود و خدا دانسته و معتقدند اگر واسطه نباشد، مقصود ناحاصل است!

البته پيش از همه‌ اين عقايد گمراه كه به توحيد نسبت داده شده‌اند، عقيده‌ي مسيحي‌ها نيز در مورد توحيد از ‌كسي پنهان نيست. آنان كه معتقدند دينشان يك دين توحيدي است و از دايره‌ي توحيد خارج نگشته‌ است!

مي‌گويند كه خداوند سومين سه‌گانه‌هاست. يعني: پدر، پسر و روح‌القدس كه خانواده يا گروه مقدّس هستند. خداي پدر، خداي پسر و روح‌القدس.

حال اگر به آنان بگويي شما چگونه خود را موحد مي‌دانيد، در حالي كه معتقد به سه خدا هستيد؟ مي‌گويند: اين سه خدا، يك خدا، و يك خدا سه خداست!! و عقل و منطق در اين مسئله‌ مربوط به عقيده نمي‌تواند دخالت‌كند. در واقع شعار آنان اين است كه: كوركورانه به اين قضيه معتقد باش!!

با توجه به همه‌ي مطالب گذشته روشن‌ است‌كه بيان حقيقت توحيدي كه اسلام به آن فراخوانده است و تعاليم خود را بر آن بنيان نهاده جزو مهم‌ترين واجبات است و جهت جدايي حق از باطل بسيار اساسي است.

توحيدي كه به آن امر شده است

توحيدي كه به آن امر شده است، داراي دو بخش است:

الف) اعتقادي ب) عملي و رفتاري

به عبارت ديگر توحيد كامل داراي دو بخش جدايي‌ناپذير است. بخشي از آن مربوط به شناخت خدا، اثبات وجود او و اعتقاد به آن است و بخش ديگر مربوط به طلب خدا، قصد به او رسيدن و اراده‌ي او را كردن است.

در واقع ايمان هيچ شخصي نزد خداوند مقبول نيست مگر اين كه هم در علم و اعتقاد، خدا را تنها بداند و ايمان داشته باشدكه خداوند در ذات و صفات و افعال يگانه است و شريك و مشابه و فرزند ندارد و فرزند كسي هم نيست.

و هم در قصد و عمل نيز خدا را تنها بداند. يعني تنها او را شايسته‌ي عبادت كامل و اطاعت بي‌چون و چرا دانسته و فقط در برابر او اظهار ذلّت كرده و توبه و ندامت و توكّل و ترس و اميد را فقط براي خدا انجام دهد.

بخش اول‌توحيد، همان است‌كه به روشني و وضوح در سوره «اخلاص»، ابتداي سوره «آل‌عمران»، اول سوره‌ «طه»، اول سوره سجده، اول سوره‌ «حديد» و انتهاي سوره‌ «حشر» و... بيان شده است.

و بخش دوم توحيد نيز همان است كه در سوره‌هاي زير بيان شده و كاملاً مورد تأكيد قرار گرفته است: سوره «كافرون»، كل سوره «انعام»، ابتداي سوره «اعراف» و انتهاي همين سوره ابتداي سوره «يونس» و اواسط و آخر همين سوره و ابتدا و انتهاي سوره «زمر».

البته در اغلب سوره‌هاي قرآن به آن اشاره شده است و امام ابن‌قيم مي‌فرمايد كه تمامي سوره‌هاي قرآن در برگيرنده‌ي اين دو نوع توحيد هستند.

بسياري‌ از نويسندگان جديد وقديم نوع اوّلِ توحيد را«توحيد ربوبيّت» و نوع دوم آن را «توحيد الاهيت» يا «الوهيّت» ناميده‌اند.

اي خواننده‌ي گرامي، من (مؤلف) تو را نيازمند اين مي‌دانم كه معني اين دو اصطلاح در پرتو نور بيشتري از علم و دانش قرار گيرد و تو دليلي روشن از پروردگار خود داشته و در دين خود داراي بينش باشي تاآنان‌كه گمراه مي‌شوند با آگاهي و حجّت بوده و آنان كه راه حقّ را مي‌پذيرند باآگاهي و دليل آشكار باشد.

اكنون با تفصيل بيشتر بدانيم‌كه معني‌توحيد ربوبيّت و توحيد الوهيّت چيست؟

الف) توحيد ربوبيّت

معني آن اين است كه ايمان داشته باشيم، خداوند، پروردگار آسمان‌ها و زمين است و هركس و هرچه در آنهاست، توسط او آفريده شده و امر و فرمان در سراسر اين‌ جهان‌ مخصوص اوست و در اداره‌ي امور اين هستي شريك و ياوري ندارد و كسي نيست كه وي را براي كارهايي كه مي‌كند، بازخواست كند. پس او به تنهايي پرورش‌دهنده‌ي همه چيز، روزي رسان هر موجود زنده و تدبيركننده هر امر است. تنها اوست‌ كه مي‌تواند به پستي كشاند و يا به بزرگي و مقام، ببخشايد و يا منع كند، ضرر رساند و يا بهره دهد، عزيز كند و يا به ذلّت و خواري رساند. غير از خدا هر كس و هر چه‌ كه هست، نه اختيار نفع و ضرر خود را به عهده دارد و نه ديگري را، مگر به اذن و اجازه‌ و خواستِ او.

بايد دانست كه اين بخش از توحيد را همه قبول دارند مگر ماده‌پرستان ملحد كه وجود خدا را انكار مي‌كنند و در گذشته به «دهريّون» و امروزه به «كمونيست‌ها» مشهورند.

عدّه‌اي ديگر از اين‌ماده‌پرستان به «دوگانه‌پرستان» مشهورند كه معتقد بوجود دو خدا براي‌جهان هستند، خداي نور و خداي تاريكي‌ها. و غير از اين‌گروه، اكثر مشركين جهان مانند مشركين زمان جاهليّت عرب، اين بخش توحيد را قبول داشته و آن را انكار نمي‌كردند. قرآن از آنان اين‌گونه نقل مي‌كند:

﴿ ﴾ **[العنكبوت: 61].**

«هرگاه از آنان (كه كساني يا بت‌هايي را شريك خدا مي‌دانند) بپرسي چه كسي آسمان‌ها و زمين را آفريده است و خورشيد و ماه را (براي شما) مسخّر كرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا! (زيرا مي‌دانند كه معبودان دروغين مخلوقند و از اين كار ناتوان).»

﴿ ﴾ **[العنكبوت: 63].**

«اگر از آنان (كه مشكوكند) بپرسي چه كسي از آسمان آب بارانده است و زمين را به وسيله‌ي آن پس از مرگش زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!.»

﴿ ﴾ **[المؤمنون:84 - 89].**

«بگو زمين و كساني كه در زمين هستند از آن‌ كيستند، اگر دانا و فرزانه‌ايد؟! خواهند گفت: از آنِ خدايند. بگو: پس چرا نمي‌انديشيد و يادآور نمي‌گرديد. بگو: چه‌ كسي صاحب آسمان‌هاي هفتگانه و صاحب عرش عظيم است؟ خواهند گفت:‌ از آن خداست. بگو: پس چرا پرهيزگاري پيش نمي‌گيريد (و خود را از فرجام شرك و كفر و نافرماني نسبت به خدا، به دور نمي‌داريد.) بگو: آيا چه كسي فرماندهي بزرگ همه چيز را در دست دارد؟ و پناه مي‌دهد (هركسي را كه بخواهد) و كسي را (نمي‌توان) از (عذاب) او پناه داد. اگر فهميده و آگاهيد؟! خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس چگونه گول (هوي و هوس و وسوسه‌هاي شيطان را) مي‌خوريد و انگار جادو مي‌شويد.»

چنين پاسخ‌هايي از طرف مشركين نشان مي‌دهد كه آنان ربوبيّت خداوندتعالي را در هستي و تدبير امور مي‌پذيرفتند و به آن ايمان داشتند. و لازمه‌ي اين ايمان اين بود كه فقط خدا را عبادت‌كرده و در عبادت خودكسي را شريك او نكنند، امّا آنان منكر بخش ديگر توحيد، يعني «توحيد الوهيّت» بودند [و به همين خاطر، قرآن آنان را مشرك مي‌داند].

ب) توحيد الوهيّت

معني توحيد الوهيّت اين است كه بندگي و خضوع و اطاعت كامل و بي‌چون و چرا فقط براي خداوند متعال باشد و فرد معتقد به اين‌توحيد به جز خداوند هيچ شخص‌ديگري را عبادت نكرده و در زمين و آسمان شريكي براي وي نگيرد.‌ توحيد كامل زماني به انجام مي‌رسد كه توحيد الوهيّت همراه‌ توحيد ربوبيّت پذيرفته شود. زيرا توحيد ربوبيّت به‌تنهايي براي نجات كافي نيست و عرب‌هاي مشرك با وجودي كه آن را پذيرفته بودند، اما به دايره‌ي اسلام وارد نشدند [و بر كُفر خود باقي ماندند] زيرا بدون دليل صحيح براي خدا شريك قائل بوده و خدايان ديگري را به همراه خداي حقيقي مي‌پرستيدند. به اين گمان كه اين خدايان آنها را به خداي حقيقي نزديك كرده و يا نزد او برايشان شفاعت كنند.

مسيحيان نيز منكر اين نبودندكه پروردگار آسمان‌ها و زمين الله است. امّا عيسي مسيح را شريك وي دانسته و غير از خدا، او را نيز خدا مي‌دانستند. به همين‌دليل در معيار قرآن، اين مسيحيان همانند ساير كفّار در جهنّم جاودانه شده و بهشت بر آنان حرام شده است.

باگذشت زمان مردم از توحيد الوهيّت فاصله‌گرفته و خدايان مختلفي را به غير از خداي واقعي عبادت‌كردند. قوم نوح،«ودّ» و «سواع» و «يغوث» و «يعوق» و «نسر» را و قوم ابراهيم، بت‌هاي چوبي و سنگي را و مصريان قديم، گوساله را، هندوها گاو را، اهالي‌سرزمين سبا خورشيد را، ستاره‌پرستان‌ ستاره‌ها را،آتش پرستان آتش را، عرب‌ها بت‌هاي سنگي را و مسيحيان عيسي و مادر عيسي و دانشمندان و راهبان‌خود را را عبادت كردند. اينان همه مشركند. زيرا عبادت را كه فقط شايسته‌ي خداست براي ديگران انجام دادند.

اكنون بدانيم «عبادت» كه فقط مخصوص خداست، به چه معني است؟

معني عبادت

عبادت داراي دو معني‌كاملاً وابسته به‌هم است. به‌ همين دليل در يك كلمه جمع شده‌اند. و اين دو معني عبارتند از نهايت تسليم و نهايت‌ محبت. پس‌ خضوع و تسليم‌ كامل به همراه محبّت‌كامل به معني عبادت‌است. و محبّت‌ بدون‌تسليم يا تسليم بدون محبّت، عبادت به حساب‌ نمي‌آيد، حتّي‌ اگر تسليم و محبّت با هم جمع گردند،‌ امّا به كمال نرسند باز هم عبادت نيست و براي معني عبادت كمال تسليم و محبّت لازم است.

شيوه‌هاي مختلف عبادت و انواع آن

عبادت آن‌گونه كه بسياري از مردم مي‌پندارند داراي يك شيوه نيست، بلكه انواع و شيوه‌هاي مختلفي دارد، از جمله:

الف) دعاكردن: يعني رسيدن به يك نفع، دفع ضرر،‌ رفع بلا، پيروزي بر دشمن و يا چيز ديگري را از خداوند خواستن. پس اگر چنين درخواستي از ته دل از خداوند خواسته شود، مغز عبادت و روح آن انجام شده است و در حديثّ آمده است كه «دعا عين عبادت است.» به روايت ترمذي

ب) انجام مراسمات ديني: مانند: نماز، روزه، صدقه، حجّ، نذر، قرباني و امور مانند آن‌كه صحيح نيست چنين‌اعمالي براي غيرِ خدا انجام شود.

ج) اطاعت ديني‌كامل در برابر احكامي‌كه خداوند بيان نموده و اعتراف به حقّانيت شريعت او كه در آن اموري را حلال و اموري را حرام كرده و براي برخي اعمال حدودي قرار داده و براساس آن نظام‌زندگي را سامان بخشيده ‌است. پس براي‌كسي كه خدا را پروردگار خود مي‌داند جايز نيست، نظام زندگي، احكام، ارزش‌ها و قوانين آن را از بشر بگيرد و در برابر آن تسليم شود و در زندگي خود مطابق آنها حكم كند، مگر اين كه دليلي از جانب خداوند براي آن موجود باشد. پس اين مسئله هم نوعي عبادت است.

اهميّت توحيد الوهيّت

مهم‌ترين و اساسي‌ترين بخش توحيد، توحيد الوهيّت است. و چنان كه خواهد آمد پيامبران گرامي بيشترين توجّه خود را صرف بيان آن نموده‌اند. توحيد الوهيت به قدري اساسي است كه به هنگام بيان لفظ توحيد، فقط اين بخش از آن به ذهن مي‌رسد.

همين بخش توحيد است كه خداوند، پيامبران و كتاب‌هاي آسماني را براي بيان آن ارسال داشته و نشانه‌هاي خود را در آفاق و انفس براي‌تحقّق‌ آن‌گسترانيده است. به خاطر آن است كه عذاب «حاقه» به حقيقت وعذاب «واقعه» به وقوع پيوست، دفاتر حساب و كتاب براي آن منتشر و ترازوي اعمال براي آن مستقر گشت و بازار بهشت و جهنّم براي آن برپا شد.

به دليل همين بخش توحيد است‌ كه مردم به شقاوتمند و سعادتمند تقسيم‌گشته، برخي ميهمان باغ‌هاي بهشت و گروهي روانه‌ي آتش دردناك جهنم گرديدند.

لا إله إلاّ الله، عنوان توحيد

توحيدي‌كه پيامبران آورده‌اند داراي عنواني است‌كه در يك كلمه‌ي مختصر، حقيقت را تعبير مي‌كند. و آن عنوان، جمله «لا إله إلاّ الله» است كه به كلمه «توحيد» يا كلمه «اخلاص» و يا كلمه «تقوي» ناميده شده است.

اين كلمه‌ي با عظمت، صفت خداوندي را از تمام خلايق نفي كرده وآن را فقط براي پروردگار يكتا اثبات مي‌كند و مطابق آن فقط الله خداي حقيقي است و به جز او هر چه را كه مردم در زمان‌هاي مختلف عبادت كرده‌اند، خداياني بي‌ارزش و باطل به حساب مي‌آيد كه ساخته‌ي دست جهالت و خرافات هستند. خداوند در اين باره مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الحج: 62].**

«(مسأله) به همين منوال است و خداوند حقّ است و آنچه را كه بجز او به فرياد مي‌خوانند و پرستش مي‌نمايند، باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است.»

اله يعني معبود حقيقي و محبوب مورد اطاعت وكسي كه شايسته است عبادت شود، چون داراي صفات كمال است و به خاطر دارا بودن اين صفات لازم است، نهايت محبّت و نهايت تسليم به او اختصاص داده شود و وجود اين دو حالت به معني ‌عبادت است. طبق بيان شيخ ‌الاسلام ابن‌تيميّه «اله» عبارت است از كسي كه دل‌ها اسير محبّت‌ او بوده و در برابر او تسليم شده و خوار و ذليل گرديده‌اند، از او ترسيده و به او اُميد دارند، در سختي‌ها به او رجوع‌ كرده و در امور مهم به فريادش خوانند و در كارهاي نيكو بر او توكّل‌كنند، به او پناه برده و با ياد او به اطمينان و با محبّتِ او به آرامش رسند …

بسيار روشن است كه چنين كسي با چنين صفاتي فقط خداوند مي‌باشد.

به اين خاطر است كه «لا اله إلاّ الله» صادق‌ترين و برترين گفتار است. اساس هر امر و والاترين نيكي‌هاست. در حديث صحيح از پيامبر روايت شده كه فرمود: «برترين كلامي كه من و پيامبران قبل از من گفته‌اند، لا إله إلاّ الله است.»

توحيد اولين وظيفه‌ي پيامبران

به دليل اهميّت توحيد و جايگاه اساسي آن در همه‌ي اديان آسماني، اولين عنصر دعوت همه‌ي پيامبران از نوح تا محمّد (درود و سلام خدا بر تمامي آنان باد) همان توحيد بوده است.

اولين وظيفه‌ي پيامبران كه خداوند آنان را براي هدايت بندگان خود برگزيده بود، در دو امر اساسي نمودار مي‌شود كه اين دو امر مكمل يكديگرند:

1ـ دعوت به عبادت پروردگار يكتا

2ـ دعوت به دوري از طاغوت.

قرآن كريم در اين‌باره مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[النحل: 36].**

«ما به ميان هر ملّتي پيغمبري را فرستاده‌ايم (كه به مردم اعلام‌ كنند) كه خدا را بپرستيد و از طاغوت (شيطان، بتها و ستمگران) دوري كنيد.»

خداوند در آيه‌اي ديگر خطاب به پيامبر مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الأنبياء: 25].**

«ما پيش از تو هيچ پيغمبري را نفرستاده‌ايم مگر اين كه به او وحي كرده‌ايم كه معبودي جز من نيست،‌پس فقط مرا پرستش كنيد.»

به همين دليل است كه مي‌بينيم اولين سخن هر پيامبري با قومش اين بود كه: «اي قوم من! تنها خداوند را بپرستيد. زيرا جز او خداي ديگري نداريد.»

قرآن كريم از زبان نوح و هود و صالح و شعيب و … همين كلام را نقل كرده است. نوح كه اولين پيامبر فرستاده شده به سوي مشركين است،‌ به قوم خود مي‌گويد:

﴿ ﴾ **[هود: 25 - 26].**

«(نوح به قوم خود گفت: ) من بيم‌دهنده‌ (شما از عذاب خدا و) بيانگر (راه نجات) براي شما مي‌باشم. (پس) جز الله كس و چيز ديگري را نپرستيد.»

عيسي مسيح پسر مريم‌كه قومش پس از او، وي را به خدايي گرفته و عبادتش كردند، مي‌گفت:

﴿ ﴾ **[المائده: 72].**

«عيسي گفته است: اي بني‌اسرائيل! خداي يگانه‌‌اي را بپرستيد كــه

پروردگار من و پروردگار شما است. بي‌گمان هركس انبازي براي خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام كرده است و جايگاه او آتش است و ستمكاران يار و ياوري ندارند.»

امّا دعوت خاتم پيامبران، محمّد مصطفي به سوي توحيد و اجتناب از طاغوت بسيار آشكارتر، قوي‌تر، عميق‌تر و جاودانه‌تر بوده و اين مسئله در قرآن و سنّت بوضوح به چشم مي‌خورد و در منهج و احكام و آداب و اخلاق اسلامي تجلّي يافته است.

توحيد شعار اسلام

از جمله نشانه‌هاي توجه بسيار زياد اسلام به توحيد، اين است كه آن را به عنوان شعار خود برگزيده و به آن وسيله از همه‌ اديان ديگر از جمله «بت پرستي» و اديان منحرف اهل‌ كتاب جدا شده است، به صورتي كه عبارت «دين توحيدي» به مشهورترين صفت اسلام تبديل گشته است. و عنوان اسلام نيز در دو كلمه يا دو جمله تجسّم يافته و هر كس كه آن دو را بر زبان جاري سازد،‌ به دين اسلام وارد مي‌شود، آن دو كلمه عبارتند از: «أشْهَدُ أنْ لا إله إلاّ اللهُ» و « أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ».

بيان توحيد در اسلام چنان مهم است كه به شعاري روزانه تبديل شده و حتّي هر فرد مسلمان بايد در نمازهاي فرض خود نُه بار در تشهّد و پنج‌ بار در اقامه آن را تكرار كند. اسلام به اين هم اكتفا نكرده و اين شعار توحيدي را در اذان نيز قرار داده تا هر روز پنج بار از بالاي منابر مساجد، نداي «أشهدُ أنْ لا إله‌إلاّ اللهُ» براي همه جهانيان اعلام شود.

و از جمله برنامه‌هاي ظريف اسلام اين است كه براي پدري كه صاحب فرزند مي‌شود، سنّت قرار داده تا با بانگ اذان در گوش راست فرزندش و با بانگ‌ اقامه در گوش چپ او به استقبال ميلاد او رود، تا نداي توحيد اولين صدايي باشد كه به گوش نوزاد مي‌رسد.

و نيز بعد از آنكه به مقدار مقدّر زندگي را گذراند و موعد مرگ او فرا رسيد، بر دوستان و نزديكان او لازم است‌كه‌كلمه توحيد «لا إله إلاّ الله» را بر او تلقين كنند.

بر اين اساس «كلمه توحيد»‌ اولين چيزي است كه به وسيله‌ آن فردمسلمان نور زندگي را دريافت مي‌دارد و آخرين چيزي است بدان وسيله زندگي را به پايان مي‌برد. و روشن است كه در فاصله ميان گهواره‌ي طفوليت و بستر مرگ نيز، وظيفه‌اي جز برپايي توحيد و دعوت بسوي آن براي فرد مسلمان وجود ندارد.

توحيد حقّ خدا بر بندگان

از مواردي كه اهميت توحيد را تأكيد مي‌كند، اين است كه پيامبر فرموده‌اند كه توحيد حق خداوند بر بندگان است و نبايد آن را ناديده گرفت يا از آن غفلت شود.

بخاري و مسلم از معاذ بن جبل () روايت كرده‌اند كه مي‌گويد: «به همراه پيامبر سوار بر الاغي بودم كه فرمود: اي معاذ آيا مي‌داني حقّ خدا بر بندگان و حق بندگان بر خدا چيست؟ گفتم: خدا و رسول داناترند. فرمود: حق خدا بر بندگان اين است‌كه او را عبادت كرده و چيزي را شريك‌ وي نگردانند و حق بندگان بر خداوند اين است‌كه اگر كسي براي وي شريك قرار ندهد، او را عذاب ندهد.»

گفتم: «اي رسول‌خدا، آيا مردم را به اين‌مژده بشارت‌دهم؟»

فرمود: «خير، زيرا در اين صورت در اعمال‌ كوتاهي مي‌كنند.»

دليل اين كه خداوند بر مردم چنين حقّي دارد، اين است كه خداوند‌متعال انسان را از عدم خلق‌كرده و با نعمت‌هاي‌بيشماري وي را ياري نموده، خورشيد و ماه و شب و روز را براي خدمت وي مسخر‌ كرده و به وي عقل و قدرتِ‌ بيان ارزاني داشته است.

پس از جمله حقوق خدا كه خالق و روزي‌رسان و بخشنده و راهنما و رحمن و رحيم است اين است كه شكرگزاري شده و مورد ناسپاسي قرار نگيرد، به ياد آورده شود و فراموش نشود و اطاعت گردد و نافرماني نشود.

به همين خاطر بيان حقيقت و تأكيد آن اولين سفارشي است كه در وصاياي دهگانه‌ي قرآن بيان شده است. اين وصايا كه به «حقوق ده‌گانه» ناميده شده، چنين آغاز مي‌شود:

﴿ ﴾ **[النساء: 36].**

«تنها خدا را عبادت كنيد و (بس و هيچ‌كس و)‌هيچ چيزي را شريك او مكنيد.»

آيه‌اي ديگر نيز كه جزو آيات محكم[[3]](#footnote-3)1 قرآن است و مشتمل بر همان وصاياي دهگانه نيز هست، در سوره‌انعام چنين آمده است:

﴿ ﴾ **[الانعام: 151].**

«بگو: بيائيد چيزهايي را برايتان بيان كنم كه پروردگارتان بر شما حرام نموده است. اين كه هيچ چيزي را شريك خدا نكنيد و به پدر و مادر نيكي كنيد.»

به همان صورت چنين سفارشي در سوره اسراء ضمن آياتي كه موارد حكمت را بيان مي‌فرمايد آمده‌وچنين آغاز مي‌شود:

﴿ ﴾ **[الأسراء: 22- 23].**

«(اي انسان!) با خداي واحد، خداي ديگر قرار مده (و معبود خود مدان و به فرياد مخوان) كه نكوهيده و زبون شوي. (اي انسان) پروردگارت فرمان داده است كه جز او را نپرستيد و به پدر و مادر نيكي كنيد.»

توحيد برنامه و هدف فرد مسلمان در زندگي

روشن است كه اگر آغاز زندگي فرد مسلمان با توحيد و پايان آن هم با توحيد است، پس وظيفه‌ي او در فاصله‌ي ميان مهد ولادت و بستر مرگ نيز همان اقامه‌ي توحيد و فراخواني به آن است.

خداوند متعال در بيان وظيفه‌اي‌ كه دو گروه مكلّف انس و جنّ را براي آن خلق كرده است، مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الذاريات: 56 - 57].**

«من پري‌ها و انسان‌ها را جز براي پرستش خود نيافريدم. من از آنان نه درخواست هيچ‌گونه رزق و روزي مي‌كنم و نه مي‌خواهم كه مرا خوراك دهند.»

اين آيه كريمه بيان مي‌دارد كه خداوندِ سبحان‌ انسان‌ها و جنّي‌ها را فقط به اين خاطر خلق كرده كه تنها او را پرستيده و برايش شريك نگيريد و در اصل، هدف و حكمت خلق آنها همين است. خداوند آنان را خلق نكرده كه همانند چهارپايان، بدون شناخت پروردگار و بدون قدرداني از او بخورند و بهره برند و هيچ عبادتي براي او انجام ندهند و در مقابلش خشوع و زاري نداشته باشند..

پس اگر كسي زندگي خود را به سر برد و هدف خلقت و وظيفه‌ي زندگي خود را كه همان عبادت پروردگار يكتاست، انجام ندهد، به طور قطعي مقام انسان‌هاي عاقل و مكلّف را از دست داده و مانند چهارپايان و بلكه گمراه‌تر از آنان خواهد شد.

ابلاغ توحيد وظيفه‌ي امّت اسلام

همان‌گونه كه توحيد رسالت انسان مسلمان در زندگي است، رسالت امّت اسلامي نيز هست كه آن را به همه‌ي جهان و جهانيان ابلاغ كند. به همين دليل است كه پيامبر گرامي پيام خود را كه براي پادشاهان كسري و قيصر و روم و ساير پادشاهان و اميران زمين فرستاد، با اين جمله‌ي قرآني به پايان مي‌رساند:

﴿ ﴾ **[آل عمران: 64].**

«بگو: اي اهل كتاب! بيائيد به سوي سخن دادگرانه‌اي كه ميان ما و شما مشترك است (و همه‌ آن را بر زبان مي‌رانيم) كه جز خداوند يگانه را نپرستيم و چيزي را شريك او نكنيم و برخي از ما برخي ديگر را به جاي خداوند يگانه به خدائي نپذيريم، پس هرگاه (از اين دعوت) سر برتابند، بگوئيد گواه باشيد كه ما تسليم (اوامر و نواهي خدا) هستيم.»

اصحاب پيامبر كه رضوان خدا نصيب آنان باد و پيروان نيك‌روش آنان نيز اين رسالت مهم و وظيفه‌ي خود را در برابر آن به خوبي مي‌دانستند. از اين رو هنگامي كه رستم فرمانده سپاه ايراني از ربعي بن عامر نماينده‌ي لشكر اسلام در جنگ قادسيه پرسيدكه شما چه‌كساني هستيد؟ و خواسته‌‌شما ‌چيست؟ در پاسخ گفت: «ما قومي هستيم كه خداوند برگزيده تا مردم را از بندگي بندگان به سوي بندگي پروردگار يكتا هدايت كرده و از تنگناي دنيا به وسعت آن و از جور اديان به طرف عدل اسلام رهنمود سازيم.»

توحيد چگونه تحقّق مي‌يابد؟

توحيدي‌كه پيامبران از جانب خدا آورده‌اند و اسلام به اثبات و تأكيد و حمايت آن توجه نموده است، تحقّق پيدا نخواهد كرد و ريشه‌هاي آن استوار نخواهدگشت و شاخه‌هاي آن رشد نخواهد كرد، مگر اين كه عناصر زير براي آن فراهم شود:

عنصر اول: خالص گردانيدن عبادت براي خداوند يكتا

عنصر دوم: كافر دانستن همه‌ي طاغوتيان و اظهار بيزاري از همه‌ي كساني كه آنان را عبادت كرده و يا به سرپرستي گرفته‌اند.

عنصر سوم: پرهيز از تمام اشكال و رنگ‌هاي شرك و بستن راه‌هاي نفوذ آن.

[حال به توضيح اين سه عنصر مي‌پردازيم]

اول: عبادت خالص براي خدا

به اين معني كه تمام حقوق خداوندي به طوركامل به او داده شود مانند: تعظيم، محبت و تسليم مطلق. و اين عبادت خالص به وسيله‌ي سه امر زير ثابت مي‌گردد:

1ـ انساني كه مدّعي يكتاپرستي است، نبايد هيچ شخصي را همانند خداوند تعظيم نمايد. خداوند فرموده است:

﴿ ﴾ **[الانعام: 164].**

«بگو: آيا (سزاوار است كه) پروردگاري جز خدا را طلب كنم و حال

آن كه او پروردگار هر چيزي است.»

پس طبق اين آيه تمام اربابان غيرخدايي كه مردم عبادت مي‌كنند و ياآنها را تعظيم مي‌كنند بايد نابودشوند، چه از جنس سنگ هستند يا از جنس بشر. به همين سبب دعوت پيامبر براي پادشاهان و اميران اين بود كه:

﴿ ﴾ **[آل عمران: 64].**

«كه جز خداي يگانه را نپرستيم و چيزي را شريك او نكنيم و برخي از ما برخي ديگر را به جاي خداوند يگانه به خدايي نپذيريم.»

2ـ انساني كه مدّعي يكتاپرستي است،‌ نبايد غير از خداوند سرپرستي داشته باشد كه او را به اندازه‌ي خدا دوست بدارد.

﴿ ﴾ **[الأنعام: 14].**

«بگو: آيا غير خدا را معبود و ياور خود بگيرم؟! در حالي كه او آفريننده‌ي آسمان‌ها و زمين است؟»

و نيز فرموده است:

﴿ ﴾ **[البقرة: 165].**

«برخي از مردم هستند كه غير از خدا، خداگونه‌هايي برمي‌گزينند و آنان را همچون خدا دوست مي‌دارند و كساني كه ايمان آورده‌اند, خدا را سخت دوست مي‌د‌ارند (و بالاتر از هر چيز به او عشق مي‌ورزند.»

و در دنباله‌ي همين آيه فرموده است:

﴿ ﴾ **[البقرة: 167].**

«اين چنين خداوند كردارهايشان را به گونه‌ي حسرت‌زا و اندوهباري نشان‌ ايشان مي‌دهد و آنان هرگز از آتش (دوزخ) بيرون نخواهند آمد.»

از اين آيات روشن مي‌شود كه كفّار و مشركين، خدايان ساختگي و دوستان خود را چنان دوست داشته و در برابرشان تسليم بوده و تعظيم‌شان‌كرده‌اندكه جز براي‌خداوند جايز نيست آن گونه اعمالي انجام شود.

شيخ‌الاسلام محمد بن عبدالوهّاب درباره‌ي اين آيات فرموده است: «خداوند بيان‌كرده‌كه آنان خدايان ساختگي را به اندازه خداوند يكتا دوست داشته‌اند. و از اينجا ثابت مي‌شود كه آنان خداوند را نيز بسيار دوست داشته‌اند، امّا اين محبّت سبب وارد شدنشان به دايره‌ اسلام نشده است. پس‌ در اين‌صورت وضعيت كساني‌كه خدايان‌باطل را بيشتر از خداوندحقيقي دوست دارند، چه خواهد بود؟ و كسي كه خداوند را دوست نداشته، بلكه فقط خدايان باطل را دوست مي‌دارد چه سرانجام شومي خواهد داشت؟!»

لازمة توحيد اين است‌كه انسان محبّت خود را براي خداوند خالص‌گرداند و هيچ ياور و سرپرستي را همانندخداوند دوست ندارد. پس ولايت فقط مخصوص خداوند است:

﴿ ﴾ **[الشورى: 9].**

«(ستمگران و كافران) كسي جز خدا را به سرپرستي گرفته‌اند، در صورتي كه سرپرست اوست و او مردگان را زنده مي‌گرداند و او بر همه چيز تواناست.»

3ـ انساني كه مدّعي يكتاپرستي است، نبايد جز خداوند قانون‌گذاري داشته باشد و نبايد همانند خداوند از او اطاعت كند، خداوند در اين باره چنين مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الأنعام: 114].**

«آيا جز خدا را (ميان خود و شما) قاضي كنم؟ در حالي كه اوست كه كتاب (آسماني قرآن) را براي شما نازل كرده و (حلال و حرام، حقّ و باطل، و هدايت و ضلالت) در آن تفصيل داده شده است.»

اين قضيه به آن دليل است كه تنها كسي كه حق قضاوت و قانون‌گذاري در مسائل مربوط به بندگان و امور دين و دنياي آنان را دارد، فقط خداوند يكتاست كه به وضعيت مخلوقات خود دانا و نسبت به‌آنان مهربان و به مصالح و مفاسدآنان آگاه است.

﴿ ﴾ **[الملك: 14].**

«مگر كسي‌كه (مردمان را) مي‌آفريند (حال و وضع‌ايشان را) نمي‌داند، در حالي كه او دقيق و باريك‌بين و بسيار آگاه است.»

به همين جهت قرآن كريم مقرّر فرموده كه حكم به معني قانون‌گذاري فقط ‌مخصوص ‌خداوند باشد. در قرآن‌ چنين مي‌خوانيم:

﴿ ﴾ **[يوسف: 40].**

«فرمانروايي از آن خداست و بس. خدا دستور داده است كه جز او را نپرستيد. اين است دين راست و ثابتي (كه ادلّه و برهان‌هاي عقلي و نقلي پشتوانه‌ي آن است) ولي بيشتر مردم نمي‌دانند.»

قرآن [در يك موضع‌گيري شديدتر] قضاوت را به نزد غير خدا و رسول‌بردن و قانون غيرخدايي را معتبرشمردن، خروج از حقيقت ايمان دانسته و آن را اطاعت شيطان مي‌داند.

﴿ ﴾ **[النساء: 60 - 61].**

«(اي پيغمبر) آيا تعجب نمي‌كني از كساني كه مي‌گويند كه آنان به آنچه بر تو نازل شده و پيش از تو نازل‌شده ايمان دارند ( ولي با وجود اين ادّعا هنگام اختلاف) مي‌خواهند داوري را به پيش طاغوت ببرند. در حالي كه به آنان فرمان داده شده كه به طاغوت كفر ورزند. اهريمن مي‌خواهد كه ايشان را به گمراهي شديدي مبتلا سازد. و زماني كه به ايشان گفته شود: به سوي چيزي بيائيد كه خداوند آن را (بر محمدّ) نازل كرده است و به سوي پيغمبر روي آوريد، منافقان را مي‌بيني كه سخت به تو پشت مي‌كنند.»

دوّم: كافر دانستن طاغوتيان

عنصر اول براي تحقق توحيد همان خالص گردانيدن عبادت براي خدا بود و بيان شد كه بايد تعظيم و محبّت و اطاعت كامل را كه فقط مخصوص خداوند است، حق خالص او دانست.

امّا عنصر دوم، كافردانستن طواغيت و بي‌زاري جستن از همه

كساني ‌است ‌كه براي طاغوت ‌عبادت ‌كرده و يا آن را به‌سرپرستي گرفته‌اند. اين مسئله به قدري مهم است كه در برخي آيات قرآن كفر به طاغوت بر ايمان به خداوند مقدّم شده است. مانند آيه‌ي زير كه مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[البقرة: 256].**

«بنـابراين كسـي كه از طاغوت نافرماني كند و به خدا ايمان آورد به

محكم‌ترين دستاويز در آويخته است (و او را از سقوط و هلاكت مي‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد.»

پيامبر نيز در اين باره چنين مي‌فرمايد:

«كسي كه، لا إله إلاّ الله، را بگويد و به همه‌ي خدايان ديگر كفر ورزد، ‌جان و مالش حرام و حساب و كتابش بر عهده‌ي خداوند خواهد بود.» به روايت مسلم

با توجه به اين آيه و حديث روشن مي‌شود كه فقط اقرار به كلمه‌ي توحيد سبب حفظ جان و مال نيست، بلكه بايد كفر به خدايان دروغين نيز شامل آن شود.

اين بدان خاطر است كه اشياء به وسيله‌ي اضداد خود شناخته مي‌شوند. پس ايمان به خداي يگانه فقط زماني محقق مي‌شود كه كفر به باطل و بي‌زاري از اهل آن به همراهش باشد.

و بر همين اساس بودكه پيشواي اهل توحيد ـ ابراهيم (ع) ـ بيزاري و برائت خود را از بت‌هاي قوم خود آشكار كرد و دشمني خود را با آنان اعلام نمود. خداوند در اين باره چنين فرموده است:

﴿ ﴾ **[الزخرف: 26 - 27].**

«وقتي ابراهيم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهايي كه مـي‌پرستيد بيزام. بجز آن معبودي كه مرا آفريده است. چرا كه او مرا

(به حق) رهنمود خواهد كرد.»

و نيز فرموده است كه:

﴿ ﴾ **[الممتحنه: 4].**

«(رفتار و كردار) ابراهيم و پيروان او الگوي خوبي براي شماست، آنگاه كه به قوم خود گفتند: ما از شما و از چيزهايي كه با غيرخدا مي‌پرستيد، بيزار وگريزانيم و شما را قبول نداريم و دشمني و كينه‌توزي هميشگي ميان ما و شما پديدار آمده است تا زماني كه به خداي يگانه ايمان مي‌آوريد و او را به يگانگي مي‌پرستيد.»

با اين مطالب مي‌فهميم كه توحيد و يكتاپرستي فقط زماني به حدّ مطلوب مي‌رسد كه عنصر ايمان به خداوند و عبادت او با عنصر كفر به طاغوت و بيزاري از ياران او توأم هم باشند و به همين خاطر پيام همه‌ي پيامبران براي اقوام اين بوده:

﴿ ﴾ **[النحل: 36].**

«كه خداوند را عبادت كنيد و از طاغوت دوري جوييد.»

معني طاغوت چيست؟

طاغوت كلمه‌اي است كه از ريشه «طغيان» به معني تجاوز از حدّ، گرفته شده است. و عبارات دانشمندان گذشته در اين باره متفاوت است. عمر () فرموده‌است‌كه:«طاغوت همان شيطان است» جابر () فرموده است كه: «طاغوت همان كاهناني هستند كه شيطان بر آنان نازل مي‌شود.» و مالك فرموده: «طاغوت عبارت است از هر چيزي كه به جاي خدا عبادت شود.»

هركدام از اين تعاريف فقط بيانگر نمونه‌هايي از طاغوت است و همه‌ي موارد آن را شامل نمي‌شود و دقيق‌ترين تعريف براي‌طاغوت همان است‌كه امام ابن‌قيّم (/) بيان‌فرموده است. ايشان مي‌گويد: «طاغوت عبارت از هرچيزي است‌كه بندگان به سبب آن از حدود خود خارج شوند. مانند اين كه معبود يا متبوع و يا مورد اطاعت قرار گيرند.» پس طاغوت هر قومي افرادي هستندكه حكم آنها، خارج از برنامه خدا و رسول پذيرفته شود، يا به جاي خدا عبادت شوند، يا بدون دليل‌‌خدايي از آنها پيروي‌شود يا از روي جهل‌در اموري از آنها اطاعت‌كنندكه ندانند خاص خداست.

اينها طاغوت‌هاي جهان هستند كه اگر در اين موارد و در وضعيت مردم تأمّل‌كني، خواهي ديد كه بيشتر مردم از عبادت خدا و رسول منحرف شده و به اطاعت طاغوت‌ها و طاغوتيان گرايش يافته‌اند.

سوّم: حفاظت از خود در برابر شرك و پرهيز از آن

عنصر سوم براي تحقّق توحيد دوري از شرك است. پس لازم است كه همه‌ي انواع آن يعني شرك اكبر، شرك اصغر، شرك جلي و شرك خفي شناخته شود، تا از هرگونه شائبه‌ي شرك رهايي يافته و نسبت به راه‌هاي نفوذ و ورود آن هوشيار باشيم.

همان‌گونه كه گفتيم شناخت هر چيز وابسته به شناخت شيء متضاد آن است. پس شناخت توحيد خالص و پاك نيز وابسته به شناخت ضدّ آن يعني شرك است. اكنون بدانيم كه حقيقت شرك چيست؟

شـــرك

شرك‌به‌اين معني است‌كه انسان در مسائلي‌كه فقط مخصوص خداوند است، چيزي ديگر را نيز شريك او گرداند. مانند اين كه در عبادت و اطاعت و كمك‌خواستن و دوست‌داشتن و غيره كه فقط مخصوص خداست، خدا يا خداياني ديگر را نيز شريك گرداند.

چنين عملي شرك‌اكبر است، كه در صورت ابتلا به آن هيچ عمل‌صالحي پذيرفته نمي‌شود. در حقيقت با وجود شرك انجام عمل صالح درست نيست. زيرا اولين شرط قبولي عمل و صالح‌ بودن آن، اين است كه خالص براي خدا باشد. و خداوند چنين فرموده است:

﴿ ﴾ **[الكهف: 110].**

«پس هركس كه خواهان ديدار خداي خويش است، بايد كار شايسته كند و در پرستش پروردگارش كسي را شريك نسازد.»

شرك چنان گناهي است كه هرگز بخشيده نخواهد شد:

﴿ ﴾ **[النساء: 116].**

«بي‌گمان خداوند شرك ورزيدن به خود را نمي‌بخشد و بلكه پايين‌تر از آن را از هركس بخواهد (و صلاح بداند) مي‌بخشد.»

و بهشت بر شخص مشرك حرام است و درون آتش جايگاه و منزلگاه او خواهد بود. و اين حكم خداوند است:

﴿ ﴾ **[المائده: 72].**

«بي‌گمان هركس شريكي براي خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام كرده است (و هرگز به بهشت گام نمي‌نهد) و جايگاه او آتش است و ستمكاران يار و ياوري ندارند.»

انواع شرك

شرك دو نوع است: شرك اكبر و شرك اصغر.

شرك‌ اكبر آن است‌كه اگر كسي به آن دچار شود، خداوند او را نخواهد بخشيد و هرگز داخل بهشت نمي‌گردد.

و شرك اصغر همان گناهان كبيره است كه اگر شخصي به آن مبتلا شود و بر انجام آن اصرار ورزد (و به طور مداوم آن را انجام دهد) ممكن است در حال ‌كفر بميرد. مگر اين ‌‌كه خداوند با رحمت خود او را در برگيرد و قبل از مرگ‌ توبه نمايد.

شرك اكبر

خود شرك اكبر داراي دو نوع است: شرك جلي يا آشكار و شرك خفي يا پنهان.

مثال‌هايي از شرك آشكار (جَلي)

شرك اكبر آشكار مانند: عبادت كردن خدايان باطــل به همراه عبادت خداي حقيقي. از جمله خدايان باطل مي‌توان به ستارگان، خورشيد، ماه، انواع بت‌هاي سنگي و چوبي، گوساله و گاو و يا انسان اشاره كرد. مانند كساني كه فرعون و يا پادشاهان ديگري را عبادت مي‌كردند. و يا كساني‌كه از طرف مردم خدا ناميده مي‌شوند و يا اين‌كه خود ادّعاي خدايي نمودند و عدّه‌اي از مردم به آنها ايمان آوردند و يا كساني كه «بودا» و يا «مسيح» را خدا ناميدند و عبادتشان‌كرده‌اند. و ممكن است خداي باطل يكي از مخلوقات‌غيبي مانند: جنّ وشيطان وملائكه باشد كه همه‌ي اين موارد در ميان امّت‌هاي مختلف پيرواني دارند.

مثال‌هايي از شرك اكبر پنهان (خَفي)

الف) يكي از موارد شرك اكبر خفي كه بر بسياري از مردم پوشيده است، صدازدن مردگان وكمك خواستن از آنان است.

درخواست از مردگاني كه قبر آنان داراي گُنبد و بارگاه است و نزد مردم والا مقامند، كه مردم نزد اين قبرها رفته و از آنان كمك خواسته و در خواست رفع نيازها، شفاي مريضان، گشايش مشكلات، نجات از اضطراب و نگراني و پيروزي بر دشمن مي‌نمايند. در حالي‌كه برآوردكننده‌ي حقيقي اين نيازها فقط خداوند يكتا است.

در واقع طبق بيان امام ابن‌قيّم (/) اصل و اساس شرك در جهان اين است كه مردم معتقد باشند، مردگان توانايي نفع و ضرر رساندن را دارند.

پنهان‌بودم اين نوع از شرك اكبر به اين دليل است كه:

1ـ مردم چنين دعاها، ياري‌خواستن‌ها و فريادهاي ذليلانه را از مردگان، عبادت نمي‌دانند. در حالي كه همان‌گونه كه در حديث «**الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ**» ذكر كرديم، روح عبادت همان دُعاست.

2ـ مردم مي‌گويند: ما كه از مردگان كمك مي‌خواهيم به

اين معني‌نيست‌كه آنان را خدا وپروردگار بدانيم، بلكه معتقديم كه آنان نيز همانند ما مخلوق هستند. امّا‌آنان را واسطه وميانجي بين خود و خدا مي‌دانيم. [زيرا‌آنان را انسان‌هاي صالح و نيكوكار و نزديك به خدا مي‌دانيم].

چنين باوري نشان از جهل آنان دارد، زيرا خدا را مانند پادشاهان جبّار و حاكمان ستمگري فرض كرده‌اند كه جز به وسيله‌ي [دژبان و منشي و آشنا و پارتي و …] و واسطه و شفيع نمي‌توان نزد آنان رفت.

اين نوع نگرش دقيقاً همان است كه مشركان گذشته به آن استدلال مي‌كردند و در دفاع از خدايان و بت‌هايشان چنين مي‌گفتند:

﴿ ﴾ **[الزمر: 3].**

«ما آنان را فقط به اين خاطر مي‌پرستيم كه به خدا نزديكمان كنند.»

﴿ ﴾ **[يونس: 18].**

«مشركان، غير از خدا، چيزهايي را مي‌پرستيدند كه نه به ايشان زيان مي‌توانند برسانند و نه سودي عايدشان مي‌سازند و مي‌گويند اينها ميانجي‌هاي ما نزد خداوند هستند.»

آن مشركان نيز هرگز معتقد نبوده‌اند كه خدايان و بت‌هاي آنان خلق مي‌كنند، روزي مي‌رسانند، و زنده مي‌كنند و مي‌ميراننـد بلكه خداوند اين‌گونه از آنان خبر مي‌دهد كه:

﴿ ﴾ **[الزخرف: 9].**

«اگر از مشركان بپرسي كه چه كسي آسمان‌ها و زمين را آفريده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزّت و بسيار آگاه.»

﴿ ﴾ **[يونس: 31].**

«بگو: چه كسي از آسمان و از زمين به شما روزي مي‌رساند؟ يا چه كسي بر گوش و چشم‌ها تواناست (و آنها را مي‌آفريند و نيروي شنوايي و بينايي مي‌دهد؟) يا چه كسي زنده را از مرده و مرده را از زنده بيرون مي‌آورد؟ يا چه كسي امور (جهانيان) را مي‌گرداند؟ خواهند گفت: آن‌كس خداست. پس بگو: آيا نمي‌ترسيد و پرهيزگار نمي‌شويد؟.»

امّا مي‌بينيم با وجود اين كه آنان معتقد بودند كه الله خالق‌آسمان‌ها و زمين است، روزي‌رسان و مدبّر است و حيات و مرگ به دست اوست و نيز بت‌ها را فقط واسطه و شفيع بين خود و خدا مي‌دانستند، با اين وجود باز هم خداوند آنان را در قرآن مبتلا به شرك دانسته و مشرك مي‌خواند و به مؤمنان دستور مي‌دهد كه تا زماني كه به «لا إله إلاّ الله» اعتراف مي‌كنند با آنان بجنگند و اگر كسي به آن اعتراف كرد، خون و مال آنها به حق اسلام محفوظ خواهد بود.

پس بايد دانست‌كه خداوند متعال به واسطه و شفيع نياز ندارد و از رگ‌گردن به بندگانش نزديك‌تر است و خود فرموده است:

﴿ ﴾ **[البقرة: 186].**

«و هنگامي كه بندگانم از تو درباره‌ي من بپرسند (كه من نزديكم يا دور بگو: ) من نزديكم.»

﴿ ﴾ **[غافر: 60].**

«پروردگار شما مي‌گويد: مرا به فرياد خوانيد تا بپذيرم.»

درگاه رحمت و استجابت خداوند براي هر كه بخواهد از آن استفاده كند، باز است و هيچ دربان و نگهباني ندارد.

ب) از ديگر موارد شرك اكبر خفي، اين است كه غيرخدا قانون‌گذار قرار داده شود. نمونه‌اي ديگر از شرك اكبر پنهان كه بر بسياري از مردم پوشيده مانده است، اين‌ است‌كه كساني غير از خدا قانون‌گذار و حاكم مردم قرار داده شوند و به عبارت ديگر از طرف مردم به فرد يا گروهي از انسان‌ها حق قانونگذاري كامل داده شود تا هرگونه كه خود بخواهند براي مردم اموري را حلال و اموري را حرام نمايند و نظام و قوانين زندگي را براي آنها تعيين كنند يا پايه‌گذار برنامه‌ها و افكار آنان باشند و براي همه‌ي اين‌ها حكم و اجازه‌اي از خداوند نداشته‌باشند. يا برنامه‌هايي وضع نمايند‌كه با شريعت‌خدا متضاد باشد و ديگران نيز آنرا همانند شريعت خدايي‌ يا حكم‌آسماني بدانند كه بايد اطاعت گردد و بر خلاف آن رفتار نشود.

از اين رو بايد دانست‌كه تنها‌كسي‌كه حق قانون‌گذاري براي بندگانش را دارد، فقط خداوند است. زيرا اوست كه آنها را خلق كرده،‌ روزي داده و نعمت‌هاي ظاهري و باطني‌اش را بر آنها گسيل داشته است. پس تنها حق خداوند است كه براي بندگان وظايف تعيين نموده، آنها را به انجام‌ كاري امر و از انجام كاري ديگر نهي‌كند و فقط حق اوست كه براي مردم اموري را حلال و اموري را حرام گرداند. زيرا اوست كه پروردگار مردم، صاحب‌آنها و خداي آنها است و كسي جز او شايستگي پروردگاري، فرمانروايي و خدايي را نداشته و نمي‌تواند همانند او باشد تا قدرت حاكميّت و قانون‌گذاري را از آنِ خود كند.

تمام جهان مُلك خداست و مردم در اين مملكت بنده و رعيت او هستند و فقط اوست‌كه سيّد و آقا وحاكم اين‌مملكت است و لازم است كه فقط او حكم براند، قانون تعيين كند، حلال و يا حرام كند و مردم نيز بايد بشنوند و اطاعت كنند.

پس اگر يكي از افراد اين مملكت ادّعا كند كه ‌كسي غير از خدا شايستگي امر و نهي و حلال‌ و حرام‌كردن و حاكميّت و قانونگذاري را بدون اجازه سرپرست و حاكم مملكت دارد، در واقع شخصي را كه خود برده‌ي حاكم را در امور مملكت، شريك او و در قدرت و حاكميّت و قانون‌گذاري و فرمانروايي رقيب او قرار داده است.

همين امر باعث شده كه خداوند در قرآن كريم اهل كتاب را مبتلا به شرك دانسته و آنان را مشرك بنامد، زيرا آنان نيز به دانشمندان‌ ديني و راهبان‌ خود حق قانون‌گذاري داده و در حلال و حرام از آنان پيروي مي‌كردند. پس قرآن اين كار آنان را همانندعبادت‌كردن براي مسيح‌پسر مريم، شرك ناميده است و فرموده:

﴿ ﴾ **[التوبه: 31].**

«يهوديان و ترسايان علاوه از خدا، علماي ديني و پارسايان خود را هم به خدائي پذيرفته‌اند (چرا كه علماء و پارسايان حرامِ خدا را حلال مي‌كنند، و خودسرانه قانون‌گذاري مي‌نمايند، و ديگران هم از ايشان فرمان مي‌برند و سخنان آنان را دين مي‌دانند و كوركورانه به دنبالشان روان مي‌گردند. ترسايان افزون بر آن) مسيح پسر مريم را نيز خدا مي‌شمارند. (در صورتي‌ كه در همه‌ي كتاب‌هاي آسماني و از سوي همه‌ي پيغمبران الهي) بديشان جز اين دستور داده شده است كه: تنها خداي يگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودي نيست و او پاك و منزّه از شرك ورزي و چيزهايي‌ است‌كه ايشان آنها را شريك‌قرار مي‌دهند.»

تفسير اين آيه را پيامبر اكرم براي عدي بن حاتم طائي كه در زمان جاهليّت، مسيحي بود، بيان فرمود. پس از اين كه عدي مسلمان شد و از رسول خدا شنيد كه اين آيه را تلاوت مي‌كند، به پيامبر عرض كرد: «اي پيامبر خدا! [من كه خود مسيحي بوده‌ام، مي‌دانم] كه آنان، دانشمندان و راهبان را عبادت نكرده‌اند» پيامبر فرمود: «آنان امور حلال را برايشان حرام و امور حرام را برايشان حلال مي‌كردند و مردم نيز از آنان پيروي مي‌كردند و اين عبادت آنان است.»[[4]](#footnote-4)1

پس طبق آيه‌ي مذكور و تفسير پيامبر اگركسي شخص ديگري را در كارهاي گناه و اموري كه مخالف نظر خداست، اطاعت‌و پيروي‌كند، در واقع او را خدا و معبود خود و شريك خدا گردانيده است و مخالف توحيدكه دين خدا و معني كلمه‌ «لا إله إلاّ الله» است، رفتار نموده است. زيرا «اله» يعني شخص معبود و خداوند اطاعت و پيروي از مسيحيان را از دانشمندان ديني و راهبان، عبادت ناميده و آنان را خدايان و شريكان خدا دانسته است‌كه اين شرك اكبر است. پس هر كس مخلوقي را بر خلاف شريعت خدا و رسول او اطاعت و پيروي‌كند، آن مخلوق را خدا و معبود خود قرار داده است، هر چندكه او را خدا ننامد. آيه‌ي زير بر اين مسئله تأكيد مي‌كند:

﴿ ﴾ **[الأنعام: 121].**

«اگر شما از (اهريمنان و شيطان‌صفتان) اطاعت كنيد بي‌گمان شما نيز مشرك خواهيد بود.»

آيه‌ي زير نيز همين مفهوم را مي‌رساند:

﴿ ﴾ **[الشورى: 21].**

«شايد آنان انبازها و معبودهايي دارند كه براي ايشان ديني را پديد آورده‌اند كه خدا بدان اجازه نداده است.»

اگر حكم قرآن و سنّت در مورد كسي‌ كه قانون‌گذاري غير خدا را پذيرفته و در مواردي‌كه خداوند اجازه‌ نداده، او را اطاعت كند، چنين است پس واي به حال‌كسي‌كه نفس خود را شريك خدا قرار مي‌دهد واختيار قانون‌گذاري و حكم و تحليل و تحريم راكه فقط‌مخصوص‌خدا هستند، براي خود قائل شود؟!

شرك اصغر

پايين‌تر از شرك‌اكبر، رنگ‌ها وانواع‌ديگري از شرك وجود دارد كه به «شرك اصغر» مشهور است و در دايره‌ي گناهان كبيره قرار دارد. البته شرك‌اصغر نزد خداوند از گناهان كبيره بدتر است.

مثال‌هايي از شرك اصغر

الف) سوگندخوردن به غير خدا

كسي كه به پيامبر يا به كعبه يا يكي از اولياي خدا و يكي از بزرگان دين سوگند خورد و يا به وطن، آباء و اجداد و يا هر مخلوق ديگري سوگند ياد كند، دچار شرك گرديده است. زيرا در حديث آمده است:

«**وَ مَنْ حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ أو أشْرَكَ**» [به روايت ترمذي و حديث حسن است] يعني: «كسي‌كه به غيرخدا سوگند خورد، كفر ورزيده يا دچار شرك گرديده است.»

قسم‌خوردن به غير خدا شرك‌است، زيرا قسم خوردن به يك شيء نشانه‌ي عظمت آن است و چون عظمت و تقديس فقط مخصوص خداوند است، پيامبر از اين كار نهي نموده است و فرموده كه: «به پدران خود سوگند نخوريد» و «اگر كسي خـواست سوگند خورد بايد به خدا سوگند خورد. در غير اين صورت آن را رها كند.»

ابن‌مسعود () فرموده است: «سوگندخوردن دروغ به خدا را بر سوگندخوردن راست به غير خدا ترجيح مي دهم.»

اين گفته‌ي ابن‌مسعود [كه صحابه‌ رسول خداست] نشان مي‌دهد با وجود اين كه سوگند دروغ به خدا جزو گناهان كبيره است، امّا شرك اگر چه هم اصغر باشد ـ مانند سوگند خوردن به غير خدا ـ نزد فقهاء صحابه از همه‌ي گناهان كبيره بزرگتر و بدتر است.[[5]](#footnote-5)1

ب) استفاده از حلقه و ريسمان

اعتقاد به توحيد، تضادي با استفاده‌كردن از وسائلي‌كه خدا در هستي قرار داده، ندارد. مثل استفاده از غذا براي رفع گرسنگي، آب براي رفع تشنگي، دارو براي درمان بيماري و اسلحه براي دفاع و يا اسباب ديگري كه خداوند آنها را وسيله‌ي رسيدن به اهداف قرار داد است.

پس اگر شخصي به هنگام بيماري به پزشك مراجعه كرد و از داروهاي پيشنهادي او يا عمل جراحي بهره برد، از توحيد خارح نشده است، تنها چيزي‌كه با توحيد مخالف است، استفاده از وسائل پنهاني و غيرمشروع براي جلوگيري از بلا يا پيشگيري از آن است. مانند استفاده از حلقه‌هاي فلزي يا بازوبندهاي نخي . امام احمد از عمران بن حصين روايت مي‌كند كه پيامبر يك حلقه‌ي فلزي را در بازوي شخصي ديد ـ پيامبر از رنگ زرد آن زير لباس متوجه آن شد ـ و فرمود: «واي‌برتو! اين چيست؟» گفت:«دوركننده‌ي سستي است» فرمود: «بدان كه اين حلقه فقط تو را سُست و ضعيف مي‌كند،[[6]](#footnote-6)1 آن را دور بينداز، زيرا اگر با اعتقاد به آن بميري، هرگز رستگار نمي‌شوي.»

شدّت برخورد پيامبر باآن مرد به خاطر ترساندن او از عاقبت شرك و آموزش به صحابه است كه تمام راه‌هاي كلّي و جزئي شرك را ببندند. به همين خاطر بودكه حذيفه بن يمان هنگام عيادت از يك مريض متوجه شد كه در بازوي او يك بند چرمي يا نخي براي رفع سردرد وجود دارد. بلافاصله آن را پاره كرد و اين آيه را خواند:

﴿ ﴾ **[يوسف: 106].**

«و اكثر آنان كه مدّعي ايمان به خدا هستند، مشركند.»

ج) آويزان‌كردن تعويذ

يكي ديگر از موارد شرك اصغر، استفاده از «تمائم» به معني تعويذها است. تمائم جمع تميمه و به معناي تعويذ است. يعني مهره‌هايي كه عرب‌ها آن را به ويژه در گردن فرزندان خود مي‌آويختند تا به‌گمان خود از جنّ و بدچشمي و … جلوگيري كند كه اسلام آن را باطل كرد و به آنان ياد داد كه دافع و مانع شرّ و باطل فقط خداست. امام احمد در حديث مرفوعي از عقبه بن عامر نقل مي‌كند: «كسي‌كه تميمه‌اي را آويزان كند، خداوند وي را به سرانجام نرساند و كسي كه مهره‌اي آويزد، خداوند چيزي برايش نگه ندارد.»

در روايت ديگري آمده است كه: «آويزان‌كردن تميمه (تعويذ) شرك است» معني آويزان‌كردنِ تعويذ اين است كه فرد براي كسب خير و يا دفعِ شرّ به آن اميد قلبي دارد.

اين كار شرك است زيرا در انجام آن طلب خير و دفع ضرر از غير خدا وجود دارد، در حالي كه خداوند مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الأنعام: 17].**

«اگر خداوند زياني به تو برساند، هيچ‌كس جز او نمي‌تواند آن را بر طرف سازد و اگر خيري به تو رساند (هيچ‌كس نمي‌تواند از آن جلوگيري كند) چرا كه او بر هر چيزي تواناست.»

برخي از اين تعويذها «جامعه» يا «حرز» يا «حجاب» ناميده مي‌شود و اين فرقي در حُكم آنها ندارد. بلكه همه‌ي آنها جزو امور بسيار منكر و زشت است كه از بين بردن آن در حدّ توان بر هر فرد واجب است. از سعيدبن‌جبير نقل شده‌كه «اگركسي انساني را از پناه‌بردن و اعتقاد به تعويذ نجات دهد، ارزش آزاد كردن يك برده را براي او دارد.»

اما اگر در تعويذ از آيات قرآن يا اسماء‌ خدايتعالي استفاده شده باشد، آيا باز هم ممنوع است يا خير؟

علماي گذشته در اين مسئله نظرات مختلفي دارند، برخي آن را مجاز شمرده و برخي منع كرده‌اند. امّا نظر ما اين است‌ كه اين نوع هم مانند ساير انواع تعويذ ممنوع است. هرچند كه در آن از آيات قرآن استفاده شده باشد، به چند دليل:

**اول:** نهي از تعويذ، عام‌است و همه‌نوع آن را در بر مي‌گيرد و احاديث وارده هيچ نوعي از آن را استثنا نكرده است.

**دوم:** به‌خاطر «سدّ ذريعه» يعني‌پيشگيري. زيرا مجاز دانستن استفاده از تعويذ قرآني، راه را براي استفاده از انواع ديگر نيز باز مي‌كند و دروازه شرّ اگر باز شد، بسته نخواهد شد.

**سوم:** جايز دانستن اين كار، قرآن را در معرض بي‌ارزشي و كم‌قدري قرارمي‌دهد. زيرا شخص حامل تعويذ به مكان‌هاي نجس نيز مانند توالت مي‌رود و در موقع جنابت و حيض و … به آن مكان‌ها رفت و آمد مي‌كند.

**چهارم**: استفاده از قرآن‌درتعويذ، كوچك‌شمردن‌ قرآن است و با هدف نزول آن در تضاد است، زيرا خداوند آن را وسيله هدايت‌مردم به بهترين راه و نجات آنان از تاريكي‌ها قرار داده است، نه اين كه از آن به عنوان تعويذ و نگهباني زنان و بچه‌ها استفاده شود.

د) طلسم (نوشتن دعا و جادو)

يكي ديگر از مواردي‌كه با توحيد در تضاداست، طلسم است كه عبارت از كلمات و وردهايي است كه اهل جاهليت از آن استفاده كرده و معتقد بودند از آنان شرّ و بلا را دور مي‌كند.

آنان در اين طلسم با تكرار برخي نام‌هاي غيرعربي و كلمات نامفهوم از جنّ كمك مي‌گرفتند كه اسلام آن را باطل كرد، چنــانچه در حـديث آمـده است كه: «طلسم و تعويذ و سحر، شرك است.»

در روايتي آمده است كه روزي عبدالله بن مسعود در گردن همسرش‌ريسماني ديد. از او پرسيد: «اين چيست؟» زن‌گفت: «ريسماني است‌كه در آن طلسمي‌براي جلوگيري از تبّ وجود دارد.» عبدالله آن را گرفت، پاره كرد و دور انداخت و گفت: «اهل بيت عبدالله از شرك بي‌نياز گشته‌اند. من از پيامبر شنيدم كه مي‌فرمود: «طلسم و تعويذ و سحر، شرك هستند.» زن عبدالله در جواب گفت: «يك‌بار چشم من دچار تپش شد. من به فلان يهودي مراجعه كردم، او برايم طلسمي خواندكه در نتيجه چشمم ساكن شد.» عبدالله گفت: «آگاه باش كه علّت تپش چشمت شيطان بوده كه با دستش آن را سيخك مي‌زد. اما با خوانده‌شدن طلسم از آن دست برداشته است. اما اكنون كافي است كه در اين مواقع طبق آموزش رسول خدا بگويي:

«إذْهَبِ البَأسَ رَبّ النَّاسِ وَ اشْفِ أنتَ الشَّافِي لا شِفاءَ إلاَّ شَفاؤكَ شِفاءً لا يُغَادِرُ سَقْمَاً»

يعني: «اي پروردگار انسان‌ها درد را دور كن، و شفا عطا فرما، زيرا شفا دهنده فقط تو هستي و شفايي جز شفاي تو نيست، شفايي عطا فرما كه هيچ درد و مرضي را باقي نگذارد.»

طلسم حرام آن است‌كه در آن‌كمكي از غير خدا گرفته شود يا به زبان غيرعربي باشد، زيرا ممكن است كلماتي كفرآميز و شرك‌آور را در برداشته باشد.

امّا در غير اين صورت ايرادي ندارد، زيرا در صحيح مسلم حديثي از عوف بن مالك وجود دارد كه مي‌گويد: «ما در زمان جاهليت طلسم مي‌كرديم. سپس از پيامبر در مورد آن سؤال كرديم كه نظر شما چيست؟» فرمود: «به انجام طلسم و دعا بپردازيد، ايرادي ندارد اگر شرك نباشد.»

شيخ سيوطي (/) مي‌گويد: «همه علما طلسم و جادو را به سه شرط جايز دانسته‌اند:

1ـ در نوشتن آن از آيات قرآن، نام‌ها و صفات خداوند استفاده شود.

2ـ با زبان عربي و قابل فهم و معني‌دار باشد.

3ـ معتقد باشند كه طلسم و دعا هيچ تأثيري از خود ندارد، بلكه تأثير آن وابسته به تقدير خداست.

امّا سحر و جادوي مذكور در حديث كه با لفظ «تولة» آمده است، نوعي از كارهاي ساحران براي ايجاد محبّت و عشق ميان مردان و زنان است [كه ناجايز است].

هـ) سحــر

يكي ديگر از موارد شرك‌اصغركه اسلام نسبت به آن هُشدار داده، سحر است. ‌يعني ايجاد نوعي خيال و گمان و يا افسون به وسيله نوشته و گره‌زدن و دميدن در اشياء.

و چون در اين مورد نيز كمك‌خواستن از غيرخدا مانند جنّ و شيطان و ستاره‌ها و … وجود دارد، شرك به حساب مي‌آيد. به همين دليل در حديثي چنين آمده است كه: «هركس [به منظور طلسم] گرهي زند و در آن فوت كند، سحر انجام داده و كسي كه سحر انجام دهد، دچار شرك‌گرديده است.» در تمام اديان آسماني از جمله اسلام، سحر جزو گناهان كبيره به شمار رفته است. قرآن از زبان موسي () نقل مي‌كند:

﴿ ﴾ **[طه: 69].**

«و جادوگر هركجا برود، پيروز نمي‌شود.»

﴿ ﴾ **[يونس: 81].**

«موسي گفت: آنچه (شما ساحران) ارائه داديد واقعاً جادوست. قطعاً خداوند آن را پوچ نابود خواهد كرد (و جاي شگفت نيست، زيرا) خداوند كار تبهكاران را (بقاء و دوام نمي‌بخشد و) شايسته و سودمند نمي‌گرداند.»

پيامبر سحر را پس از شرك جزو هفت گناه بزرگ و هلا‌ك‌كننده به شمار آورده است.

قرآن نيز به ما ياد داده كه از شرّ سحر و ساحران به خداوند پناه ‌بريم.

﴿ ﴾ **[الفلق: 5].**

كه در اين آيه منظور از «نفاثات في العقد» ساحران است، زيرا آنان هنگامي كه قصد انجام سحر را داشتند، نخ‌هايي را گره زده و در هر گره مي‌دميدند تا خواستشان عملي شود.

معني «نَفَثَ»: دميدن به همراه مقداري از آب دهان است.

بسياري از پيشوايان گذشته از جمله امام مالك (رح) و امام ابوحنيفه (رح) ساحر را كافر و عمل سحر را كفر دانسته‌اند. از تعدادي از اصحاب پيامبر نيز اين رأي صادر شده كه مجازات ساحر اين است كه گردن وي با شمشير زده شود.

در صحيح بخاري از بجاله بن عبده نقل شده كه گفت: عمر بن خطاب‌(رض) براي ما فرماني نوشت‌كه مردان و زنان ساحر را بُكشيد. بجاله مي‌گويد كه ما سه نفر ساحر را كشتيم. كشته شدن ساحر توسط امّ المؤمنين حفصه (رض) و جُندب (رض) هم در حديث صحيح گزارش شده است.

سحر حرام است، پس كسي كه ساحران را تصديق مي‌كند يا براي انجام آن تلاش كند، در اين جرم و گناه شريك است.

پيامبر فرمود: «سه نفر وارد بهشت نمي‌شوند:

1ـ كسي كه به نوشيدن شراب عادت دارد و به آن معتاد است.

2ـ كسي كه سحر را باور كند و آن را راست بپندارد.

3ـ كسي كه رابطه خويشاوندي را قطع كند.» به روايت امام احمد و ابن‌حبّان در صحيح.

و) طالع‌بيني يا پيش‌گويي از روي ستاره‌ها جزو سحر است

يكي از انواع سحر، طالع‌بيني است. برخي ادّعا مي‌كنند كه از طريق ستاره‌شناسي مي‌توانند به اتفاقاتي كلي و جزئي‌ كه در آينده روي خواهد داد، پي ببرند. كه در واقع نوعي حيله و نيرنگ است. در حديثي آمده است كه: «كسي كه به شعبه‌اي از ستاره‌شناسي روي آورد، شعبه‌اي از سحر را به دست آورده است.» به روايت ابوداود با سند صحيح.

البته بايد دانست اين حديث در موردكساني نيست‌كه در علم نجوم به شناخت فاصله ميان ستارگان، جايگاه‌هاي آنها، حجم آنها، مدارهاي‌آنها و مسائل مشابه‌آن مي‌پردازند. [و هدف آنان فقط شناخت جهان ستاره‌ها و كنجكاوي است] و به وسيله‌ مشاهده ازطريق وسائل رَصَد، آن را انجام مي‌دهند و به «دانش فضا» نام گرفته است. اين‌كار جزو سحر نيست و داراي اصول و قوانين و وسائل خاص خود است.

آنچه كه در حديث بيان شده در مورد كساني است‌كه از اين دانش در جهت اهداف كفرآميز استفاده مي‌كنند. مانند ادّعاي شناخت غيب، كه سحر است و شرك، زيرا كسي جز خداوند غيب را نمي‌داند.

ز) يكي از موارد سحر و شرك، جادوي مرد و زن است

اين نوع سحر ازگذشته در ميان ساحران رواج يافته و عبارت است از نوشتن برخي حروف و كلمات و آويزان‌كردن بعضي اشياء [در گردن و يا در ديوار] به اين اميد كه بين زن و مرد محبّت ايجاد شود. كه ما در بحث قبل اين حديث را آورديم كه پيامبر فرمود: «طلسم، تعويذ و سحر و جادو شرك است.»

ح) فالگيري و پيشگويي

اين كار نيز همانند طالع‌بيني جزو شرك اصغر است.

فالگير (كاهن)كسي است‌كه از اخبار غيبي در آينده يا آنچه كه در درون انسان است، خبر مي‌دهد.

پيشگو (عرَّاف) نامي است براي فالگير، طالع‌بين و رمال و هركسي‌كه ادّعاي شناختن غيب را داشته باشد، چه‌‌‌غيب مربوط به آينده و چه غيب درون افراد، فرقي هم ندارد كه اين اخبار از طريق رابطه با جنّ يا نگاه‌كردن به كف‌دست از طريق‌رمالي انجام گيرد يا از طريق فنجان و غيره. همه جزو موارد شرك است.

در صحيح مسلم روايت شده كه پيامبر فرمودند: «هر كس‌كه نزد پيشگو (عرّاف) رود و از او چيزي پرسد و آن را راست شمارد و باور كند، تا چهل‌روز نماز وي پذيرفته نخواهد شد.»

ابوداود نيز از پيامبر نقل‌مي‌كندكه: «هركس نزد فالگير رود و سخنان او را بپذيرد، نسبت به دين محمّد ‌كافر شده‌ است.» اين بيان پيامبر به اين خاطر است‌كه يكي از موارد نازل شـده بر ايـشان اين است كه كسي جز خداوند غيب را

نمي‌داند و خداوند فرموده است:

﴿ ﴾ **[النمل: 65]**

«بگو: كساني كه در آسمان‌ها و زمين هستند، غيب نمي‌دانند جز خدا و نمي‌دانند چه وقت برانگيخته مي‌شوند.»

﴿ ﴾ **[الأنعام: 59].**

«گنجينه‌هاي غيب و كليد آنها در دست خداست و كسي جز او از آنها آگاه نيست.»

﴿ ﴾ **[الجن: 26 - 27].**

«داننده‌ي غيب خداست، و هيچ‌كسي را بر غيب خود آگاه نمي‌سازد، مگر پيغمبري كه خدا از او خشنود باشد.»

حتي‌خود شخص‌پيامبر نيزنسبت به‌غيب‌چيزي نمي‌دانست مگر مواردي را كه خداوند به او اطلاع مي‌داد و به همين دليل وي را چنين آموزش مي‌دهد كه:

﴿ ﴾ **[الأعراف: 188].**

«بگو: من مالك سود و زياني براي خود نيستم، مگر آن مقداري كه خدا بخواهد و اگر غيب مي‌دانستم، منافع فراواني نصيب خود مي‌كردم و اصلاً شرّ و بدي و بلا به من نمي‌رسيد. من كسي جز بيم‌دهنده و مژده دهنده‌ي مؤمنان (به عذاب و ثواب يزدان) نمي‌باشم.»

طرف ديگر قضيه هم اين است كه ساحران و كاهنان براي دريافت اطلاعات خود از جنّ‌ها كمك مي‌گيرند، در حالي كه خود جنّ‌ها نيز قدرتي براي شناخت‌غيب ندارند. قرآن در مورد جنّي‌هاي تحت امر سليمان نقل مي‌كند كه آنان مرگ سليمان را متوجّه نشدند.

﴿ ﴾ **[سبأ: 14].**

«هنگامي كه سليمان (كه در ميان جنيان بر عصاي خود تكيه زده بود و كارهاي ايشان را مي‌پاييد) فرو افتاد. فهميدند كه اگر آنان از غيب مطلع بودند، در عذاب خواركننده بيگاري و اسارت) باقي نمي‌ماندند.»

به همين دليل اعتقاد به كار فالگيرها و پيشگوها كه ادعاي شناخت غيب را دارند، كفر ورزيدن به آيات روشنگري است كه خداوند نازل فرموده است.

حال كه مراجعه به اين افراد و تصديق گفته‌هاي آنان چنين جايگاه پست و بي‌ارزشي در دين خدا دارد، نظر تو راجع به خود فالگيرها و پيشگوها چيست؟ واضح است‌كه آنان از دين خدا خارج و دين‌خدا هم از آنان جدا و بيزار است و در حديث چنين آمده است كه: «كسي كه فال بد گيرد يا برايش فال گرفته شود و كسي كه پيشگويي كند يا برايش پيشگويي كنند و يا سحر انجام دهد و يا برايش سحر انجام دهند، جزو من و امّت من نيست.» به روايت بزار با سند جيد.

ط) نذر كردن براي غير خدا

نذر براي غيرخدا [هرچه و هركس كه باشد] شرك است. مانند نذر براي مردگان.

زيرا نذر عبادت و سبب نزديكي به ‌خدا است و عبادت جز براي خدا جايز نيست. خداوند مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[البقرة: 270].**

«و هر هزينه‌اي را كه (در راه خير و شرّ) متحمل مي‌شويد، يا هر نذري را كه به گردن مي‌گيريد، بي‌گمان خداوند آن را مي‌داند و ستمگران را ياوري نيست.»

منظور از ظالمين‌در اين‌آيه مشركان هستند. زيرا شرك، ظلم عظيم است و كسي‌ كه هدف عبادتش غير خدا باشد، دچار شرك گرديده است.

يكي از علماء مي‌گويدكه: آنچه‌كه بيشتر مردم به خاطر آن‌ نذر مي‌كنند ـ طبق آنچه‌كه ديده‌مي‌شودـ‌ يا در مورد شخص يا چيزي است كه گم كرده‌اند يا مريضي دارند و يا نيازي دارند، در اين صورت نزد قبر انسان‌هاي‌صالح ‌مي‌رود و مي‌گويد: «اي آقاي من! اگر خداوند [به واسطه تو] گم شده‌ام را باز گرداند يا مريضم را شفا دهد يا نيازم را برآورده سازد، آن مقدار طلا يا غذا و يا شمع و روغن را براي تو اهدا مي‌كنم. امّا بايد دانست كه چنين نذري طبق نظر همه‌ي علما باطل است،‌ به چند دليل:

اول: زيرا اين نذر براي مخلوق شده است و نذر براي مخلوق جايز نيست. زيرا نذر نوعي‌عبادت است و عبادت براي مخلوق جايز نيست.

دوم: شخصي كه براي وي نذر مي‌شود، مرده است و مرده نمي‌تواند مالك چيزي باشد.

سوم: شخصي‌كه چنين نذري مي‌كند، معتقد است‌كه مردگان توانايي انجام دادن كارها و دخالت در امور دنيا را دارند و اعتقاد به چنين چيزي كفر است.

آن عالِم در ادامه مي‌گويد: حال كه اين را دانستي، بدان كه درهم‌ها و شمع‌ها و روغن‌ها [و يا هر چيز ديگري] كه به بارگاه اوليا و قبور آنان برده شود تا به آنان نزديك گردند و رضايتشان را جلب كنند،‌ طبق نظر همه‌ي علماي اسلام حرام است. و نذري‌كه حرام است، انجام آن‌ لازم نيست و حتي نادرست است. زيرا:

اولاً: آن نذر مطابق دستور پيامبر نبوده و ايشان فرموده‌اند كه: «هركس كاري انجام دهد كه مطابق دستور ما نباشد، مردود است.» (به روايت مسلم)

دوماً: نذر براي غير خدا شرك است و شرك جزو آن دسته از امور حرام نيست كه براي جبران آن نياز به كفّاره و فديه و … باشد و فقط نياز به استغفار دارد. امام ابن‌تيميه نيز چنين نظري دارد.

سوماً: نذر آن شخص گناه است و در سنّت پيامبر بيان شده كه هر نذري اگر شامل گناه يا شرك باشد، نه تنها وفا به آن لازم نيست، بلكه ناجايز است. در اين مورد در صحيح بخاري از عايشه به صورت مرفوع آمده است كه: «اگر كسي براي عبادتِ خدا نذري كرد، بايد آن را انجام دهد و اگر كسي براي كاري گناه نذر كرد، آن را انجام ندهد.»

و نيز از ثابت بن ضحّاك روايت شده كه:

«مردي نذر كرد كه در «بوانه» شتري را قرباني كند. براي اين كار از پيامبر سؤال كرد. ايشان فرمود: آيا در آن مكان در زمان‌جاهليّت بتي وجود داشت ‌كه عبادتش ‌كنند؟ عرض كردند: خير. فرمود: پس آيا در آنجا جشني از جشن‌هاي مشركين انجام مي‌شد؟ عرض كردند: خير. سپس پيامبر فرمود: «پس به نذرت وفا كن،‌ زيرا [فقط] در كارهاي گناه و اموري كه در اختيار انسان نيست، به نذر وفا نمي‌شود. (به روايت ابوداود)

ي) قرباني‌كردن براي غير خدا

يكي ديگر از انواع شرك، پيشكش‌كردن قرباني و سربريدن حيوان براي غيرخدا است. روش‌جاري‌ مشركين در همه امت‌ها اين بوده‌كه بوسيله‌ي قرباني‌كردن حيوانات،‌ خدايان و بت‌هاي خود را خشنود سازند. در نتيجه اسلام چنين عملي را باطل كرد و در آيه‌ي 3 سوره مائده فرمود:

﴿ ... ... ...﴾ **[المائده: 3].**

«بر شما حرام است (خوردن گوشت) حيواناتي كه به هنگام ذبح نام غيرخدا بر آنها برده شود و حيواناتي كه براي نزديكي به بتان قرباني شده‌اند و خداوند امر كرده كه قرباني فقط براي خدا باشد.»

و به همين دليل، خداوند به پيامبرش دستور مي‌دهد كه نماز و قرباني‌اش را براي خدا انجام دهد:

﴿ ﴾ **[الكوثر: 2].**

و به او امر مي‌كند كه در ميان مشركين اعلام كند كه روش او در نماز و قرباني برخلاف آنان است:

﴿ ﴾ **[الأنعام: 162 - 163].**

«بگو: نماز و قرباني و زيستن و مردن من از آن خداست كه پروردگار جهانيان است، خدا را هيچ شريكي نيست و به من همين دستور داده شده است.»

از علي () روايت است‌كه فرمود: «رسول خدا در مورد چهار چيز با من سخن گفت و فرمود: خداوند بر كسي‌كه براي غير او قرباني كند، يا پدر و مادرش را نفرين نمايد، يا با نفوذ و قدرت خود شخصي را كه مجرم است و بايد مجازات شود را حمايت كند و از دست قانون مخفي سازد و يا حدود و مرز زمين را تغيير داده و به ملك خود بيافزايد، لعنت كرده است.» (به روايت مسلم)

طارق بن شهاب نيز از پيامبر روايت مي‌كند كه فرمود: «مردي به خاطر يك مگس به بهشت رفت و مردي ديگر به خاطر يك مگس به جهنم داخل شد. عرض كردند: اي پيامبر خدا چگونه؟ فرمود: دو مرد از كنار قومي كه بتي داشتند، گذشتند. آنان به هيچ‌كس اجازه‌ي عبور نمي‌دادند تا اين كه چيزي براي بت آنها هديه كند. پس به يكي از آن دو مرد مسافر گفتند: چيزي هديه كن. او گفت: چيزي ندارم‌كه هديه بت شما كنم. گفتند: حتي اگر مگسي باشد، پذيرفته است … او مگسي را هديه كرد. آنان راه را برايش باز كردند. او سرانجام به جهنّم داخل‌شد. آنان به مرد دومي هم‌گفتند: چيزي هديه‌نما … گفت: من جز براي پروردگارمتعال چيزي هديه نمي‌كنم. پس گردنش را زدند و او به بهشت داخل گرديد.» (به روايت امام احمد)

پيامبر آن مرد مؤمن را ستود و خبر داد كه به‌ بهشت وارد شده چون به‌ كشته ‌شدن راضي شد، امّا به هديه ‌كردن چيزي براي غيرخدا راضي نشد. اين مسأله بسيار اساسي است و كسي كه حاضر است مگسي را براي غير خدا تقديم كند، امكان دارد در آينده شتري را هم تقديم كند!

اسلام به قدري نسبت به توحيد و پرهيز از شرك حريص است كه جايز نمي‌داند در مكاني كه محل قرباني كردن براي غير خدا بوده، چيزي براي خدا قرباني شود و اين مسئله در حديث ثابت بن ضحاك كه نذر كرده بود، در «بوانه» شتري براي خدا قرباني كند، بيان شد.

ك) نحس و بدشگون پنداشتن اشياء شرك است

نحس پنداشتن اشياء نيز شرك است. يعني اين كه برخي صداها، اشياء و … را نشانه‌ي بدشگون بودن آن بداند. مثلاً اگر شخصي قصد سفر يا ازدواج يا انجام يك عمل تجاري را دارد، امّا به خاطر يكي از آن موارد كه ذكر كرديم، كار خود را انجام ندهد، دچار شرك گرديده است. زيرا توكل خود را براي خدا خالص نكرده و به طرف غير خدا توجه نموده و به بدشگوني اشياء اعتقاد پيدا كرده است.»

امام‌احمد از پيامبر روايت مي‌كند كه فرمود: «كسي‌كه اعتقاد به نحوست و بدشگوني اشياء، وي را از انجام كارش منصرف كند، شرك ورزيده است.» عرض‌كردند: «اي پيامبر خدا كفّاره‌ي آن چيست؟» فرمود: «بايد بگويد **اللَّهُمَّ لا خَيرَ إلاَّ خَيرُكَ وَ لا طِيرَ إلاَّ طِيرُكَ**» يعني: «خداوندا، فقط آنچه را كه تو خير قرار دهي، خير است و فقط آنچه را كه شرّ قرار دهي، شرّ است و خدايي جز تو وجود ندارد.»

بايد دانست كه اگر در قلب كسي گرفتگي و احساس شرّ و بدي نسبت به برخي اشياء ايجاد شد،‌ هيچ تأثير و ضرري بر حال او نخواهد داشت. البته به شرطي كه با توكّل بر خدا كار و راه خود را ادامه دهد و اعتقاد به نحوست و بدشگوني اشياء، وي را از انجام‌كار باز ندارد. ابوداود و ترمذي از ابن‌مسعود به صورت مرفوع روايتي نقل مي‌كنندكه‌گفته: «بدشگوني و نحس‌دانستن اشياء شرك است (سه بار) و همه‌ي ما … اما خداوند به وسيله‌ي توكّل، آن را از بين مي‌برد.»

معني جمله‌ي آخر روايت اين است كه همه‌ي ما در قلب خود به خاطر ضعف بشري تا حدودي به اين باور غلط معتقديم، امّا مزيّت انسان مؤمن اين است كه خداوند به وسيله‌ي توكل او و به خاطر بركت آن، آن‌ نگراني‌ها و دلشوره‌هاي زودگذر را از بين مي‌برد. زيرا فرموده است:

﴿ ﴾ **[الطلاق: 3].**

«كسي كه به خدا توكّل كند، خدا برايش كافي است.»

متضاد بدشگوني، نيك‌دانستن و خوش‌بين بودن است. يعني انسان هميشه در انتظار خير است و هر چه بشنود يا ببيند به خير تأويل مي‌كند.

پيامبر فال نيك‌زدن را دوست داشت. در حديثي آمده كه فرمود: «من فال نيك‌زدن را دوست دارم.» عرض‌كردند: «فال نيك چيست؟» فرمود: «گفتار نيكو».

نمونه‌اي از فال نيك: مثلاً شخصي مريض است. مي‌شنود كه ديگري مي‌گويد: اي سالم. آن شخص مريض شنيدن اين كلام را به فال نيك و رسيدن به سلامتي و صحّت مي‌پندارد. چنين عملي نيكوست. زيرا انگيزه‌اي است براي اميدواري و حسن‌ظنّ به خداي‌تعالي. امّا فال‌ بدزدن شامل بدگماني به خدا و انتظار بلا از غير اوست. در حالي كه علّتي هم براي بلا وجود ندارد.

اسلام راه‌هاي نفوذ شرك را بسته است

اسلام توحيد خالص را آورد و با هر دو نوع شرك اكبر و شرك اصغر مبارزه كرد و به شدّت نسبت به آن هُشدار داده و در اين جهت شيوه‌هاي مختلفي به‌كارگرفت. يكي از بارزترين روش‌هاي اسلام براي مبارزه با شرك، بستن تمام‌راه‌هايي است كه بوي شرك مي‌دهد.

از جمله‌راه‌هاي نفوذ شرك [مي‌توان به موارد زير اشاره‌كرد:]

1ـ زياده‌روي در بزرگداشت پيامبر

پيامبر از زياده‌روي در بزرگداشت و ستايش خود نهي نموده و فرموده: «آن‌گونه‌كه مسيحيان، عيسي را مدح‌وستايش كردند [ و منجر به خدا قراردادن وي شد] مرا ستايش نكنيد زيرا من هم بنده‌ي خدا هستم، پس در مورد من بگوييد: بنده‌ خدا و رسول او.» متفق‌عليه.

قرآن كريم آنگاه كه مي‌خواهد بالاترين ستايش را براي پيامبر به كار گيرد، مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[الكهف: 1].**

«حمد و سپاس خدايي را سزاست كه بر بنده‌ي خود (محمد)‌كتاب (قرآن) را فرو فرستاد و در آن هيچ‌گونه انحراف و كژي قرار نداده است.»

﴿ ﴾ **[النجم: 10].**

«پس جبرئيل به بنده‌ي خدا (محمد) وحي كرد آنچه را كه مي‌بايست وحي‌كند.»

پيامبر هرگاه از كسي چيزي مي‌شنيد و يا مي‌ديد‌ كه نشان از زياده‌روي در حقّ ايشان داشت، از آن شخص ناراحت شده و به وي هُشدار مي‌داد كه چنين عملي در راه حق و هدايت وجود ندارد.

ابوداود با سندي‌جيد از عبدالله‌بن‌شخير () روايت مي‌كند كه گفت: «من به همراه گروه بني‌عامر نزد پيامبر رفتم و عرض كرديم: شما آقاي ما هستيد. فرمود: خداوند تعالي سيّد و آقا است.»

از انس هم روايت شده‌كه عدّه‌اي گفتند: «اي پيامبرخدا، اي خير ما و اي خيرزاده‌ي ما، اي آقاي ما و اي آقازاده ما. ايشان فرمودند: «اي مردم مطابق‌عادت خود مرا خطاب‌كنيد. مواظب باشيد كه شيطان شما را فريب ندهد. من محمد پسر عبدالله و رسول خدا هستم. من را از جايگاهي كه خدا برايم تعيين نموده بالاتر نبريد.» (به روايت نسائي با سند جيد)

يكبارديگر، مردي‌به ايشان‌گفت: هر آنچه‌خدا وشما بخواهيد. فرمود: «آيا مرا شريك خدا قرار دادي؟ پس اين را نگو و بگو هر آنچه خدا بخواهد.» [به روايت نسائي]

2ـ زياده‌روي در حقّ انسان‌هاي صالح

از جمله مواردي كه اسلام از آن نهي كرده و نسبت به آن هشدار داده، زياده‌روي در موردصالحان است. [اين مسئله يكي از موارد انحراف اقوام است] عدّه‌اي در مورد مسيح زياده‌روي كردند و او را فرزند خدا يا سومينِ سه‌گانه‌ها قرار دادند. و برخي ديگر گفتند: خدا همان مسيح بن مريم است. و عدّه‌اي ديگر، دانشمندان و راهبانشان را به جاي خداي يكتا به خدايي گرفتند. به اين خاطر است كه خداوند از عملكرد اهل كتاب نهي كرده و كارشان را زشت شمرده و مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[النساء: 171].**

«اي اهل كتاب! در دين خود غلو مكنيد (و درباره‌ي عيسي راه افراط و تفريط نپوئيد) و درباره‌ي خدا جز حق نگوييد.»

﴿ ﴾ **[المائده: 77].**

«بگو: اي اهل كتاب بنا حق در دين خود راه افراط و تفريط نپوئيد و از اهواء‌و اميال گروهي كه پيش از اين گمراه شده‌اند و بسياري را گمراه كرده‌اند، و از راه راست منحرف گشته‌اند، پيروي ننمائيد.»

زياده‌روي در مورد صالحان باعث ايجاد اولين شرك در زمين شد،‌ يعني شرك قوم نوح. در كتاب بخاري حديثي از ابن‌عباس در مورد خدايان قوم نوح يعني «ودّ» و «سواع» و «يَغُوث» وَ «يَعُوق» وَ «نَسْر» آمده كه مي‌گويد: «اين اسامي، نام مرداني‌صالح از قوم نوح است‌كه پس از وفات آنان، شيطان به آن قوم القا كرد كه: در جايگاه آنان مجسمه‌هايي را با نام خودشان قرار دهيد. [تا يادبود باشد]. آنان چنين كردند، امّا عبادتشان نمي‌كردند، با گذشت آن نسل و فراموش‌شدن علم و دانش، نسل جديد به عبادت آنها پرداختند.»

از اينجا متوجه مي‌شويم‌كه غلوّ و زياده‌روي مسلمانان در حقّ افرادي كه آنان را صالح و وليِ‌خدا مي‌دانند، مخصوصاً در مورد كساني كه بر روي قبرهايشان بارگاه و مزار ساخته شده منجر به انواعي از شرك مي‌شود. مثلاً براي‌آنها نذر وقرباني مي‌كنند يا از آنان كمك مي‌خواهند و يا خدا را به مقام آنان سوگند مي‌دهند و … و چه بسار غلوّ در مورد آنها مردم را به سوي شرك‌اكبر مي‌كشاند. يعني برخي چنين مي‌پندارند كه آن افراد صالح و اوليا توانايي تصرّف و تأثير در امور جهان را برخلاف اسباب و روش‌هاي عادي دارند. پس هم از خدا و هم از آنان كمك مي‌خواهند و حتّي برخي فقط از آنان كمك مي‌خواهند. و اين گناهي بزرگ و گمراهي شديدي است.

3ـ بزرگداشت قبور

اسلام به شدّت از تعظيم و بزرگداشت قبرها، مخصوصاً قبور انبياء و صالحان نهي نموده است و به اين خاطر هركاري كه به اين عمل بيانجامد را نهي نموده است. از جمله:

الف) قبر نبايد به مسجد تبديل شود:

امام مسلم در كتاب خود از پيامبر نقل مي‌كند كه قبل از وفات به پنج امر توصيه نمود كه يكي از آنها اين است كه فرمود: «آگاه باشيد كساني كه پيش از شما بوده‌اند قبرهاي پيامبرانِ خود را به مسجد تبديل كرده‌اند. آگاه باشيد كه شما چنين نكنيد، و من شما را از اين كار نهي مي‌كنم.»

عايشه و ابن‌عباس هم مي‌گويند: «هنگامي‌كه پيامبر در دم مرگ بود، پارچه‌اي را بر روي خود مي‌كشيد (در حالت سر درد) وقتي كه بهتر شد، آن را برداشت. در اين حالت فرمود: «لعنت خدا بر يهود و نصاري باد، زيرا آنان قبور پيامبرانِ خود را به مساجد تبديل كردند. كاري كه از آن نهي شده است.» [متفق‌عليه]

ب) نبايد رو به قبر نماز خوانده شود:

در حديث آمده است: «بر روي قبرها ننشينيد و به سمت آنها نماز نخوانيد.» [به روايت مسلم]

يعني هنگام نماز، نبايد قبرها در سمت قبله باشند.

ج) نبايد بر روي قبرها چراغ [يا شمع] روشن نمود و آن را چراغاني كرد:

در حديث‌آمده است‌كه: «خداوندزناني راكه قبرها را زيارت مي‌كنند و كساني كه بر روي آنها مسجد مي‌سازند و يا آن را نوراني مي‌كنند، لعنت كرده است.»

د)‌ساختن بناء روي قبر و گچ‌زدن روي آن ممنوع است:

مسلم از جابرروايت‌مي‌كندكه‌گفت: «پيامبر از گچ‌كاري قبر و نشستن روي آن و ساختن بناء بر روي آن نهي نموده است.»

هـ) نبايد بر روي قبر چيزي نوشته شود:

در حديث جابر اين مطلب نيز آمده است كه پيامبر از گچ‌زدن روي قبر و نوشتن بر آن نهي نمود. (به روايت ابوداود و ترمذي)

و) نبايد قبرها را از سطح زمين بلند كرد:

در حديث علي () آمده‌كه «پيامبر وي را فرستاد تا همه‌ي قبرهاي مرتفع را با خاك يكسان كند.» (به روايت مسلم)

در سنن ابوداود نيز حديثي از پيامبر آمده است كه از استفاده از سنگ وآجرو … نهي كرده است.به ‌همين ‌دليل ‌گذشتگان‌ امّت استفاده از آجر را در قبرهايشان مكروه مي‌دانستند.

ز) نبايد قبرها محل جمع‌شدن و گفتگو كردن باشد:

ابوداود از ابوهريره به صورت مرفوع از پيامبر روايت مي‌كند كه «خانه‌هاي خود را قبرستان نسازيد و قبر مرا محل اجتماع قرار ندهيد و بر من درود فرستيد، زيرا هر كجا باشيد، درود شما به من خواهد رسيد.»

ابويعلي با سند خود از علي بن حسين روايت مي‌كند كه او مردي را مي‌ديد كه وارد شكافي در كنار قبر پيامبر شده و به دعاكردن مي‌پرداخت. علي بن حسين او را از اين كار نهي كرد و گفت:‌ شما را از حديثي كه از پدرم شنيدم و او از جدّم و او از پيامبر شنيده است،‌ با خبر مي‌سازم كه فرمود: «قبر مرا محل اجتماع قرار ندهيد و خانه‌هاي خود را به قبرستان تبديل نكنيد. درود شما هر كجا باشيد به من مي‌رسد.»

[در متن عربي حديث آمده است كه] قبر مرا محل «عيد» قرار ندهيد. منظور اين است‌كه آنجا را محل اجتماع قرار ندهيد و در كنار آن ننشينيد.

قبر پيامبر كه با ارزش‌ترين قبر موجود روي زمين است، نبايد محل عيد قرار داده شود. پس به طريق أولي نبايد قبر ديگران را محل عيد قرار داد. اگر كسي هم خواستار درود فرستادن بر پيامبر است، مي‌تواند هر كجا باشد، بر ايشان درود فرستد. زيرا به ايشان خواهد رسيد.

چرا نبايد قبرها را تعظيم كرد؟

حكمت نهي اسلام از تعظيم قبور اين‌است‌كه تعظيم اگر انجام شود، وسيله‌اي براي ايجاد شرك‌اصغر و اكبر است. همان‌گونه كه در قوم نوح اتفاق افتاد و امروزه نيز شاهد آن هستيم.

غلو و زياده‌روي در مورد قبر صالحان، آن را به بت‌هايي تبديل مي‌كندكه عبادت مي‌شوند. به همين دليل پيامبر [به طور صريح] مي‌فرمايد: «خدايا قبر مرا به بتي كه عبادت شود، تبديل نساز، زيرا غضب خداوند بر قومي كه قبر پيامبران خود را به مساجد تبديل ساخته‌اند، جاري شده است.» [به روايت مالك]

امّا آنچه كه هر مسلمان غيور در دين نسبت به آن در تأسف است، اين است كه امروزه بسياري از مردم مسلمان مبتلا به عملي شده‌اند كه پيامبر از آن نهي كرده است. زيرا قبر برخي از صالحان را محل اجتماع قرار داده، آنها را محكم و استوار و مزين به زيورآلات نموده‌اند. و بر آن مساجد و گنبدهايي ساخته و چراغ‌ها و شمع‌هايي روشن كرده‌اند و براي قبرها اموال زيادي را وقف و نذر نموده و همانند كعبه آن را طواف مي‌كنند. علاوه بر اين مانند «حجر الأسود» آن را لمس نموده و ديوارهاي آن را براي بوسه‌زدن گسترش داده‌اند، برخي براي آنها سجده كرده و گونه‌هاي خود را به خاك آنجا آغشته مي‌كنند، و در برابر آن خشوع و خضوع مي‌كنند و همانند انسان‌هاي مسكين ايستاده و از صاحب‌قبر با‌گريه و زاري‌كمك مي‌خواهند و به طور مستقيم براي پرداخت قرض‌ها، گشايش مشكلات، رفع پريشاني، شفاي مريض‌ها و پيروزي بر دشمنان از آنها درخواست ياري‌مي‌كنند. برخي از مردم‌ نيزدرخواست‌هاي خود را به صورت مكتوب براي صاحب قبر مي‌نويسند،‌ همه‌ي اينها شرك آشكار است. لا حول و لا قوة إلاّ بالله.

4ـ متبرك‌دانستن درخت و سنگ و غيره

يكي ديگر از موارد شرك كه پيامبر با آن مبارزه كرده متبرك دانستن درخت و سنگ و غيره است. به گونه‌اي كه معتقدند در اين اشياء، اسرار و بركت خاصي وجود دارد، كه هركس آن را مسح نمايد يا در اطراف آن طواف كرده و آن را زيارت كند و يا كنار آن بنشيند، آن بركت و اسرار را به دست مي‌آورد.

اگر‌كسي چنين اعتقادي داشته باشد و به اين‌اعمال ادامه دهد، دچار شرك اكبر مي‌شود. بت‌هاي بزرگ و مشهور عرب هم مانند «لات» و «مناة» و «عُزّي» به ترتيب در ابتدا صخره و سنگ و درخت بوده‌اند. به همين دليل است‌كه پيامبر از تعظيم و بزرگداشت قبور نهي كرده و آن را ممنوع دانسته است.

ترمذي از ابووافد ليثي نقل مي‌كند كه مي‌گويد: «همراه پيامبر براي غزوه حنين رفتيم ـ در حالي كه ما تازه از ملّت كفر جدا شده بوديم ـ در آن زمان مشركين يك درخت سِدْر داشتند كه در كنار آن نشسته و به آن تبرّك مي‌جستند، و سلاح‌هاي خود را بر آن آويزان مي‌كردند. اين درخت به «ذات انواط» مشهور شده بود … ما در مسير حركت به حنين به آن درخت رسيديم. به پيامبر گفتيم: اي پيامبر خدا، همانگونه كه مشركين چنين درختي دارند براي ما هم ‌مثل آن‌ را قراربده. پيامبر فرمود: «الله اكبر، اين كار روش گذشتگان بني‌اسرائيل است (سَنَن). قسم به كسي كه جانم در دست اوست، همان چيزي را گفتيد كه بني‌اسرائيل به موسي گفتند:

﴿ ﴾ **[الأعراف: 138].**

«گفتند: اي موسي! براي ما معبودي بساز همان‌گونه كه آنان داراي معبودهايي هستند. موسي گفت: شما گروه ناداني هستيد ( و نمي‌دانيد عبادت راستين چيست و خدايي كه بايد پرستيده شود. كيست؟» (روايت از ترمذي و آن را صحيح دانسته است.)

ظاهر روايت چنين نشان مي‌دهد كه آنان فقط قصد تبرّك جستن به‌آن درخت و آويزان‌كردن سلاح‌ها بر آن را داشته‌اند، امـا با اين وجود، پيامبر آنها را به شدّت منع مي‌كند تا از همان ابتدا راه را بر شرك بسته باشد.

اين هم جاي تأسف دارد كه بسياري از مسلمانان از روش پيامبر گمراه شده و سنّت پيشينيان را پيروي مي‌كنند و براي خود سنگ‌ها و چوب‌ها و مجسمه‌هايي دارند كه از آن تبرّك مي‌جويند، آن را مسح كرده و در كنارشان دعا مي‌كنند و حتّي آن را وسيله رسيدن به خدا قرار داده و خود را همانند مشركين‌كه به بت‌ها وابسته‌كرده‌بودند، به آنها وابسته كرده‌اند. در واقع در ميان مسلمين چيزهاي بسياري مانند «ذات انواط» وجود دارد كه پيامبر از آن نهي نموده است.

بر مسلمين و حاكمان و مخصوصاً عالمان واجب است كه اين امر منكر را از بين برده و اين درختان و ستون‌ها و قبرها و چوب‌ها و چشمه‌ها و سنگ‌ها و غيره را [كه جنبه‌ي مقدّس و تبرك گرفته‌اند] نابود كنند و با اين كار از روش پيامبر پيروي كنند كه علي را براي نابودي قبرهاي برجسته و مسطح ‌نمودن قبرستان امر نمود.

در صحيح مسلم آمده كه ابوالهياج أسدي مي‌گويد: «علي () به من گفت: اي ابوالهياج همان‌گونه كه پيامبر به من امر كرد كه همه‌ي مجسمه‌ها را متلاشي و همه قبرهاي مرتفع و برجسته را با خاك يكسان كنم، من نيز تو را به اين كار امر مي‌كنم.»

امام طرطوسي مالكي گفته است: «هنگامي كه عمر () شنيد عدّه‌اي از مردم به كنار درخت «بيعت‌ ‌الرضوان» يعني محل بيعت اصحاب پيامبر مي‌روند تا آنجا نماز بخوانند،‌ دستور داد كه آن درخت را براي جلوگيري از ايجاد فتنه قطع كنند.»

حال كه عمر () با درختي كه در قرآن به آن اشاره شده و پيامبر با اصحاب خود در زيرآن بيعت نموده، چنين برخورد مي‌كند، با مجسمه‌ها و بت‌هايي‌كه سبب گسترش فتنه و شدّت يافتن بلاها و مصيبت‌ها شده، چه بايد كرد؟

امام طرطوسي دوباره مي‌گويد: «خداوند به شما رحم كند، جستجو كنيد، هر كجا درختي يافتيد كه مردم به آن توجه نموده و تعظيمش كردند و از آن آرزوي شفاي بيماري را داشتند و در آن ميخ كوبيده و بر روي آن پارچه آويزان كردند، آن را قطع كنيد، زيرا همان «ذات انواط» است.

مبرر بن سويد گفته است كه: همراه عمر بن خطاب () در راه مكّه نماز صبح را خواندم. در نماز، سوره‌ي فيل و قريش را خواند. پس از آن ديدكه مردم از مسيرهاي مختلف به جايي مي‌روند. پرسيد: آنان به كجا مي‌روند؟ گفته شد: اي امير مؤمنان، آنان به مسجدي مي‌روند كه پيامبر در آن نماز خوانده است. عمر () گفت: گذشتگان نيز با انجام همين كار هلاك شدند،‌ آنان نيز به دنبال آثار و بناهاي پيامبرانشان بودند و آن را به كنيسه و كليسا تبديل كردند. پس شما اگر به صورت اتفاقي هنگام نماز به چنين مكان‌هايي رسيديد در آن نماز بخوانيد، در غير اين صورت از آنجا بگذريد و به طور مخصوص براي اداي نماز به آنجا نرويد.»

اين اقدام عمر بن خطاب نشان از درك والاي او از دين و علاقه‌ي شديد او براي حفاظت عقيده‌ي مسلمين و جلوگيري از غلو و انحراف آنان دارد.

5ـ الفاظي كه رنگ و بوي شرك دارند

يكي ديگر از مواردي كه پيامبر از آن نهي نموده،‌ به كار بردن الفاظي است كه نشاني از شرك يا بي‌ادبي نسبت به خداوند دارد و اين به خاطر حفاظت ايشان از حدّ و مرز توحيد است.

الف) از جمله گفته‌هاي شرك‌آميز اين است‌كه‌كسي بگويد: «هرچه كه خدا و فلاني بخواهند، همان خواهد شد.» يا «با نام خدا و پادشاه و ملّت» قبلاً بيان شد كه پيامبر به كسي كه وي را چنين خطاب كرد، تذكر داد كه چنين نگويد. حذيفه از پيامبر نقل مي‌كند كه فرمود: «نگوييد هر آنچه كه خدا و فلاني بخواهند» بلكه بگوييد «هرچه خدا و پس از خدا فلاني بخواهد، همان خواهد شد.» [به روايت ابوداود با سند صحيح]

ب) يا اين كه گفته شود: اگر خدا و فلاني نبودند، يا بر خدا و بر تو اعتماد كردم و …

ابن‌عباس در تفسير آيه‌ي ﴿ ﴾ **[البقرة: 22].** مي‌فرمايد: «انداد، همان شرك است كه از راه رفتن مورچه بر صخره سياه در شب تاريك مخفي‌تر است،‌ و معني‌آن اين‌است كه بگويي: «سوگند به خدا و جان تو اي فلاني و سوگند به جانم» يا بگويي: «اگر سگ فلاني نبود، دزد به ما حمله مي‌كرد.» يا شخصي به دوستش بگويد: «هر چه كه خدا و تو بخواهيد.» يا كسي بگويد: «اگر فلان و فلان نبود …» همه‌ي اين موارد شرك است.» [به روايت ابن‌أبي‌حاتم]

ج) يكي‌ديگر از اين الفاظ اين است‌كه انسان‌ها به اسماء خدا يا مواردي كه فقط شايسته‌ي اوست، نام گذاشته شوند.

ابوداود از ابي‌شريح روايت مي‌كند كه كنيه‌ي او، ابوالحكم بود. پيامبر به او گفت: «فقط خداوند حَكَم است و حُكم هم در اختيار اوست، سپس كنيه‌ او را به «شريح اكبر اولاده» تغيير داد.»

در حديث‌صحيح از ابوهريره (رض) روايت شده‌كه از پيامبر نقل كرده كه فرمود: «بي‌معناترين و پست‌ترين نام نزد خدا «ملك الأملاك = مالك سرزمين‌ها» است، زيرا هيچ‌ مالكي جز خدا وجود ندارد.» سفيان بن عيينه مي‌گويد: «نزد فارسي زبان‌ها نيز چنين لغتي وجود دارد، آنان مي‌گويند: شاهنشاه»

در روايتي ديگر كسي را كه به چنين نام‌هايي موسوم باشد، منفورترين و پليدترين انسان در روز قيامت معرفي‌كرده است.

د) يكي ديگر از اين موارد اين است كه در آن بندگي به غير خدا نسبت داده شود. مانند: عبدالكعبه، عبدالنبي، عبدالحسين، عبدالمسيح و … . ابن‌حزم اجماع همه‌ي علما را در مورد حرام‌بودن اين نام‌ها نقل نموده‌است به غير از عبدالمطلب.

هـ) دشنام‌دادن به زمان در هنگام سختي‌ها و مشكلات و مصيبت‌ها نيز جزو همين الفاظ شرك‌آميز است. زيرا دشنام‌ دادن به زمان و روزگار، نوعي شكايت‌كردن و عصباني‌شدن از خداست، زيرا تدبير امور و تغيير و تبديل شب و روز به دست خداست و اوست‌كه همه‌ي اتفاقات جهان را به وجود مي‌آورد. به همين دليل در حديث صحيح چنين آمده: «خداوند فرمود: بني‌آدم مرا آزار مي‌دهند. روزگار را دشنام مي‌دهند، در حالي كه من روزگارم و شب و روز را مي‌گردانم.»

آثار توحيد در زندگي

به راستي‌كه توحيد خالص و پاكيزه از شرك و آلودگي‌هاي آن اگر در زندگي فردي و اجتماعي انسان‌ها به انجام رسد، خوشايندترين نتايج و سودمندترين آثار را به همراه مي‌آورد.

از جمله آثار و نتايج توحيد:

الف) توحيد يعني آزادي انسان

همه اشكال و نشانه‌هاي شرك جز خفّت و خواري انسان چيزي به بار نمي‌آورد. زيرا او را به خضوع و تسليم در برابر مخلوقات، بندگي اشياء و انسان‌هايي وا مي‌دارد كه قدرت آفرينش نداشته و خود آفريده شده هستند و حتي توانايي دفع ضرر يا كسب منفعتي براي خود را ندارد و مرگ و زندگي و زنده‌شدن آنها نيز از اختيارشان خارج است.

امّا واقعيت توحيد، آزادي انسان از تمام مظاهر بندگي است و او را فقط به بندگي خدايي مي‌كشاند كه او را خلق‌كرده و تعادل بخشيده. توحيد‌،آزادي‌ِعقل انسان از خرافات و گمان‌هاي بي‌پايه است. توحيد آزادي درون انسان از تسليم و خضوع و ذلّت در برابر همه‌‌ي ناشايستگان و آزادي انسان از تسلّط فرعونيان و خداوندان دروغين و خداگونه‌هاست.

اين است كه در برابر دعوت همه پيامبران به طور عموم و در برابر دعوت پيامبر اسلام به طور خصوص، رهبران شرك و سرمداران طاغوتي جاهليّت ايستاده‌اند و با آن مبارزه كرده‌اند، زيرا آنان معني «لا إله إلاّ الله» را مي‌دانستند كه آزادي بشر و فرو انداختن ستمگران از تخت خدايي دروغين را در بردارد و پيشاني مؤمنين مخلص را بالا نگاه مي‌دارد. به گونه‌اي كه جز براي سجده پروردگار جهانيان به زير نمي‌افتد.

ب) توحيد عامل ايجاد شخصيت مطلوب

توحيد، انسان را در جهت تشكيل شخصيت مطلوب ياري مي‌دهد، شخصيتي كه داراي جهت‌گيري معيّن، هدفي واحد و مسيري مشخص است. شخصيت انسان موحد فقط يك خدا دارد كه در درون و بيرون فقط او را در نظر دارد و در خوشي و ناخوشي فقط او را صدا مي‌زند و در ريز و درشت زندگي براي رضاي او كار مي‌كند.

برخلاف مشرك كه خدايان مختلف، قلب او را تكّه‌تكّه كرده و هر گوشه از زندگي او وابسته به‌ معبوداني شده ‌است. گاهي به سوي خدا ميل مي‌كند و گاهي به سوي بت‌ها، گاهي به سوي اين بت و گاهي به سوي آن بت ديگر.

به اين دليل است كه يوسف () مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[يوسف: 39].**

«اي دوستان زنداني من! آيا خدايان پراكنده بهترند يا خداي يگانه چيره».

خداوند نيز چنين مثال مي‌زند:

﴿ ﴾ **[الزمر: 29].**

«خداوند مثالي زده است: مردي را كه برده شريكاني است كه پيوسته درباره‌ي او به مشاجره و منازعه مشغولند (و هركدام او را به كاري دستور مي‌دهد و او در ميان دستورهاي ضدّ و نقيص ايشان سرگردان و ويلان است) و مردي را كه تنها تسليم يك نفر است ( و تحت سرپرستي او خط و برنامه‌اش مشخص است) آيا اين دو برابرند؟»

انسان مؤمن مانند بنده‌اي است كه داراي يك آقا و سرور است كه مي‌داند كه چه چيز آقايش را خشنود و چه چيز او را خشمگين مي‌سازد، پس با راضي‌كردن او به آرامش و آسايش مي‌رسد. امّا شخص مشرك مانند بنده‌اي است كه داراي چند آقا و ارباب است، يكي از آنها او را به شرق و ديگري به غرب مي‌فرستد. يكي به راست و ديگري به چپ فرا مي‌خواند و او مانند كالاي چند شريك است كه با هم اختلاف دارند و او در ميان آنها پريشان و مضطرب و بي‌ثبات و ناآرام است.

ج) توحيد، سرچشمه‌ي آرامش دروني

توحيد، درون انسان را پر از آرامش و اطمينان مي‌كند و موحِّد كاملاً از خوف و هراس حاكم بر اهل شرك دور است. زيرا به وسيله‌ي توحيد راه‌هاي نفوذ ترس را كه مردم خود بر خود باز مي‌كنند، مي‌بندد. مانند ترس از نبود رزق و روزي، ترس از اجل، ترس بر خود، ترس بر اهل و فرزند، ترس از ساير انسان‌ها، ترس از جنّي‌ها، ترس از مرگ و ترس از زندگي پس از مرگ و …

امّا انسان مؤمن موحد، از چيزي و كسي جز خداوند نمي‌ترسد، به همين دليل به هنگام ترس مردم، ايمن، به هنگام نگراني آنها، آرام و به هنگام پريشاني آنان، او مطمئن و با ثبات است. قرآن‌كريم در همين رابطه داستان گفتگوي ابراهيم (ع) را با قوم مشركش كه او را از بتها و خدايان باطل خود مي‌ترسانيدند، نقل مي‌كند كه با تعجّب و شگفتي از چنين اعتقادي به آنها مي‌گويد:

﴿ ﴾ **[الأنعام: 81].**

«چگونه من از چيزي كه آن را شريك خدا ساخته‌ايد، مي‌ترسم؟ و حال آن كه شما از اين نمي‌ترسيد كه براي خداوند (جهانيان كه همه‌ي كائنات دليل يگاني اوست) چيزي را شريك قرار داده‌ايد كه خداوند دليلي بر (حقانيت) آن براي شما نفرستاده است؟ پس كداميك از اين دو گروه (بت‌پرست) و خداپرست) شايسته‌تر به امن و امان (و نترسيدن از مجازات يزدان) است، اگر مي‌دانيد؟»

خداوند در ادامه‌ي همين آيه مشخص مي‌سازد كه كدام يك از اين دو گروه لايقِ ترس و هراسند:

﴿ ﴾ **[الأنعام: 82].**

«كساني كه ايمان آورده باشند و ايمان خود را با شرك نياميخته باشند، امن و امان شايسته آنهاست و آنان راه‌يافتگان هستند.»

آرامش اين مؤمنان از درون آنان سرچشمه مي‌گيرد نه از پاسداري نگهبان و اين امنيّت آنان در دنياست، امّا امنيّت آنان در آخرت بيشتر و پايدارتر است، زيرا خود را براي خدا خالص كرده‌اند و توحيد آنان با شرك آميخته نيست.

اما بخاري از ابن مسعود () نقل مي‌كند كه: «هنگام نزول آيه‌ي «**الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم**» گفتيم: اي رسول خدا، همه‌ي ما به خود ظلم مي‌كنيم. آيا شامل اين آيه خواهيم شد؟ پيامبر فرمود: «آن‌ گونه نيست‌ كه شما فكر مي‌كنيد. آيا نشنيده‌ايد كه لقمان به پسر خود مي‌گفت: «اي پسرم، براي خدا شريك مساز، زيرا شرك ظلم بزرگي است. سوره لقمان آيه 13» پس بدانيد كه معني «لم يلبسوا ايمانهم بظلم» اين است كه آنان دين خود را براي خدا خالـص كرده و با شرك، توحيدشان را آلوده نكرده‌اند.»

د) توحيد منبع اعتماد به نفس

توحيد به شخص مسلمان نيروي دروني بسيار قوي مي‌بخشد، و اين بدين خاطر است كه درون او را لبريز از اميد به خدا،‌ اعتماد به او و توكل بر او مي‌سازد، او را به قضاي خدا خشنود و در آزمون‌هاي او صبور و از خلق و جهان بي‌نياز مي‌سازد. توحيد چنان است كه مسلمان را همانند كوه استواري مي‌سازد كه حوادث ناگوار وي را به تزلزل نيانداخته و مصيبت‌هاي دردناك وي را به لزره نمي‌اندازد و هر اندازه كه بلاي بيشتري بر او نازل شود يا سختي و مصيبت وي را در بر گيرد، باز هم از پناه بردن به مخلوقات خودداري كرده و به خالق محبوبش روي مي‌آورد. فقط از او مي‌خواهد، از او مدد مي‌جويد، بر او اعتماد مي‌كند و به ديگران اميدي براي دفع ضرر يا كسب خير ندارد و دستش را به نزد كسي جز خداوند دراز نمي‌كند و نياز خود را با گريه و زاري و پشيماني فقط از او طلب مي‌كند.

و شعار پيامبر را كه به ابن‌عباس آموزش داد، را معيار خود قرار مي‌دهد كه فرمود: «اگر درخواستي داشتي، از خدا بخواه و اگر ياري خواستي از او طلب نما.» و آيه‌ي زير هم راهنماي اوست:

﴿ ﴾ **[يونس: 107].**

اكنون به پاسخ هود () مي‌نگريم كه در برابر قومش كه او را از كيد و مكر بت‌ها مي‌ترساندند، اظهار داشت:

﴿ ﴾ **[هود: 54 - 56].**

«گفت: من خدا را گواه مي‌گيرم و شما هم گواهي دهيد (بر گفتارم) كه من از چيزهايي كه (بجز خدا) مي‌پرستيد، بيزار و بركنارم. بجز خدا (از هر چيز مي‌پرستيد، گريزان و بيزام. حال كه چنين است هرچه از دستتان ساخته است، كوتاهي مكنيد و) همگي به نيرنگ و چاره‌جوئيم بپردازيد و مهلتم ندهيد.»

گفته‌هاي هود (ع) نشان از منطقي قوي، اعتماد به نفس، اراده‌ي استوار، ايماني سستي‌ناپذير و پويا دارد و روحي كه نه ضعف مي‌شناسد و نه ترس، زيرا قدرت خود را از توكل بر خدا به دست آورده است:

﴿ ﴾ **[الأنفال: 49].**

«هركس به خدا پشت بندد (خدا او را بسنده است) زيرا مقتدر و تواناست و كارها را بجا و از روي فلسفه انجام مي‌دهد.»

هـ) توحيد اساس برادري و برابري

اكنون كه توحيد اساس آزادي انسان و اعتراف به عزّت و كرامت او شمرده مي‌شود،‌ بايد دانست كه اساس برادري و برابري انسان‌ها نيز هست. زيرا اگر قرار باشد برخي از انسان‌ها ارباب برخي ديگر باشند، برادري و برابري در ميان آنان ايجاد نخواهد شد.

امّا اگر همه به طور يكسان بنده‌ي خدا باشند، اساس برادري و برابري شكل خواهد گرفت. به همين دليل است كه پيامبران در انتهاي دعوت پادشاهان و فرمانروايان كشورها چنين مي‌گفتند:

﴿ ﴾ **[آل عمران: 64].**

«بيائيد به سوي سخن دادگرانه‌اي كه ميان ما و شما مشترك است (و همه آن را بر زبان مي‌رانيم ) كه جز خداي يگانه را نپرستيم و چيزي را شريك او نكنيم و برخي از ما برخي ديگر را به جاي خداوند يگانه به خدائي نپذيريم.‌»

يكي از دعاهاي پيامبر اسلام نيز كه در پايان نماز مي‌خواند، اين دعاي زيبا و ارزشمند است:

«اللّهُمَّ رَبُّنَا وَ رَبُّ كُلِّ شَيءٍ وَ مَليكِهِ، أنَا شَهِيدٌ أنَّكَ اللهُ وَحْدَكَ لا شريكَ لَكَ»

«اللُّهمَّ رَبُّنَا وَ رَبُّ كُلِّ شَيءٍ وَ مَليكِهِ، أنَا شَهيدٌ أنَّ مُحَمَّدَاً عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ»

«اللهمَّ رَبُّنَا وَ رَبُّ كُلِّ شَيءٍ وَ مَليكِهِ، أنَا شَهِيدٌ أنَّ العِبَادَ كُلُّهُم إخْوَةٌ»

«اي الله، و اي پروردگار ما، اي پروردگار و مالك هر چيز، من گواهم كه تو خداي يگانه و بي‌شريكي.»

«اي الله، و اي پروردگار ما، اي پروردگار و مالك هر چيز، من گواهم كه محمد بنده و فرستاده توست.»

«اي الله، و اي پروردگار ما،‌ اي پروردگار و مالك هر چيز، من گواهم كه همگي بندگان با هم برادرند.»

اين شهادت‌هاي سه‌گانه پيامبر با يكديگر در ارتباطند. برادري ميان انسان‌ها بر دو شهادت اولي استوار است.

در شهادت اولي آمده است كه خداوند تعالي در الوهيت يكتاست، شريكي ندارد و تنهاست و جز او كسي‌ شايسته خضوع و عبادت نيست. در شهادت دومي آمده است كه محمّد نيز بنده خدا و تبليغ‌كننده دستورات اوست و همين امر هرگونه شبهه خدايي را از او نفي مي‌كند. در واقع محمّد نه خداست، نه پسر خدا و نه خداي سومي‌كه مسيحيان در مورد عيسي چنان فكر مي‌كنند.

حال با اثبات دو حقيقت و شهادت بيان‌شده، حقيقت سوم هم كه بيان‌گر برادري و برابري انسان‌هاست، ثابت مي‌شود. پس هيچ‌گونه تبعيض نژادي و برتري‌رنگ‌ها و نسبت‌ها وجود ندارد.

﴿ ﴾ **[الحجرات: 13].**

پس: خدا تنها و بي‌شريك است. همه‌ي انسان‌ها از جمله محمد بندگان خدا هستند. پس با هم برابر و برادرند.

مفاسد و زيان‌هاي شرك

شرك داراي مفاسد و زيان‌هاي بسياري در زندگي فردي و اجتماعي انسان‌هاست.

الف) شرك سبب پستي و خواري انسانيت

شرك در واقع، توهين به كرامت انسان و نابودي مقام و منزلت والاي اوست. خداوند وي را جانشين خود در زمين قرار داده،‌ به او كرامت بخشيده و نام همه‌ي اشياء را به او آموزش داده است و هرچه كه در آسمان‌ها و زمين است را براي او مسخركرده و مقام رياست وآقايي جهان را به او بخشيده است. امّا او نسبت به مقام والاي خود جاهل است. به‌ طوري‌كه برخي از عناصر اين جهان را خداي معبود خود قرار داده، برايش خضوع و سجود مي‌كند و خود را در برابرش ذليل مي‌گرداند، در حالي كه سرور تمام خلايق است.

خداوند مي‌فرمايد:

﴿ ﴾ **[فصلت: 37].**

«از نشانه‌هاي (قدرت) خدا، شب و روز و خورشيد و ماه است. براي خورشيد و ماه سجده نكنيد. براي خدايي كه آنها را آفريده است، سجده كنيد. اگر واقعاً او را عبادت و پرستش مي‌كنيد.»

آيا اهانت از اين بزرگتر وجود دارد كه ديده مي‌شود ـ حتي تا امروز ـ صدها ميليون انسان به عبادت گاو كه خود براي انسان و براي خدمت‌وخوراك او آفريده شده است، مي‌پردازند. و امروزه گاو يكي از معبودهاي مقدّس بشر قرار گرفته است؟!

قرآن بيان مي‌كند كه چگونه شرك، انسان‌ها را به انحطاط و نابودي مي‌كشاند:

﴿ ﴾ **[الحج: 31].**

«كسي كه براي خدا شريك مي‌سازد، انگار ( به خاطر سقوط از اوج ايمان به حضيض كفر) از آسمان فرو افتاده است و پرندگان (تكه‌هاي بدن) او را مي‌ربايند.»

ب) شرك، لانه‌ي خرافات

شرك لانه‌ي خرافات و باورهاي باطل است. زيرا كسي كه ستارگان و جنّ و شبح‌ها و ارواح و … را در امور هستي مؤثر مي‌داند،‌ عقل خود را براي پذيرش خرافات و تصديق هر دجّال دروغ‌پرداز مهيا مي‌كند. به همين دليل، باورهاي باطل ساحران و پيشگويان و منجمين كه ادعاي دانستن غيب و ارتباط با نيروهاي مخفي را دارند، همانند اجناس بي‌ارزش در جامعه جاهلي رواج مي‌يابد. از طرف ديگر در چنين جامعه‌هايي بي‌توجهي به اسباب و قوانين عادي و جاري هستي‌گسترش يافته و مردمِ چنين جامعه‌هايي بيشتر از تعويذ و افسون و جادو و سحر استفاده مي‌كنند.

ج) شرك، ظلم عظيم است

شرك ظلم عظيم است. ظلم به حقيقت، ظلم به خود و ديگران است. ظلم به حقيقت است. زيرا بزرگترين حقيقت موجود، يكتا بودنِ خدا، ايمان به پروردگار واحد و نپذيرفتن حكم غير خدا است، امّا مشرك غير از خداي يكتا، خدايي ديگر، ربّي ديگر و حاكمي ديگر را مي‌پذيرد. پس به حقيقت ظلم كرده است.

شرك ظلم به خود شخص نيز هست، زيرا مشرك خودش را بنده‌ي مخلوقي چون خود يا پست‌تر از خود قرار مي‌دهد در حالي كه خدا او را آزاد آفريده است.

شرك ظلم به ديگران نيز هست، زيرا چيزي را شريك خدا قرار مي‌دهد كه شايستگي آن مقام را نداشته و حق او نيست.

د) شرك منبع ترس و واهمه

شرك منبع ترس‌و واهمه است و در مقابل آن، توحيد مصدر امنيت و آرامش است. زيرا كسي كه عقلش، خرافات و اباطيل و مسائل بي‌ارزش را مي‌پذيرد، از جهات مختلف، دچار ترس از خدايان و خادمان آنها مي‌شود و اوهامي‌ كه خدمتگزاران ‌شرك و ساحران و پيروان آنها ترويج مي‌كنند، وي را در مي‌گيرد. به همين دليل در فضاي شرك و خرافات، بدگماني و بدشگوني و ترسِ بي‌اساسي منتشر مي‌شود. خداوند در اين باره فرموده است:

﴿ ﴾ **[آل عمران: 151].**

«در دل‌هاي كافران رعب و هراس خواهيم انداخت. از آن رو كه چيزهايي را انباز خدا ساخته‌اند كه خداوند دليل و برهاني (بر حقانيت آنها) فرو نفرستاده است.»

هـ) شرك، نيرو و توان را از انسان مي‌گيرد

شرك عمل مفيد را از بين مي‌برد و انگيزه‌ي كار و تلاش و اعتماد به نفس را از انسان مي‌گيرد، زيرا شرك به پيروان خود مي‌آموزد كه هرگونه اعمال زشت و پليد و گناهان كبيره را مرتكب شوند. به اين اميد كه شفيعان و واسطه‌هاي آنان نزد خداوند برايشان التماس و خواهش مي‌كنند. و اين باور، همان اعتقاد مشركان عرب است كه در مورد خدايان و بتهايشان داشتند.

﴿ ﴾ **[يونس: 18].**

«اينان غير از خدا، چيزهايي را مي‌پرستند كه نه به ايشان زياني مي‌رسانند و نه سودي عايدشان مي‌سازند و مي‌گويند اينها ميانجي‌هاي ما در نزد خدايند.»

مسيحيان نيز چنين باوري دارند، زيرا مي‌پندارند كه بر چوبه‌دار رفتن مسيح، همه‌ي گناهان و خطاهاي آنان را از بين مي‌برد و اين سرنوشت مسيح سبب پاكي آنان خواهد شد.

و) آثار شرك در آخرت

آنچه كه بيان شد، آثار و نتايج شرك در دنيا بود. امّا براي بيان آثار آن در آخرت كافي است كه بدانيم شرك گناهي است كه بخشوده نمي‌شود و خداوند فرموده است:

﴿ ﴾ **[النساء: 48].**

«بي‌گمان خداوند (هرگز) شرك به خود را نمي‌بخشد ولي گناهان جز آن را از هركس كه خود بخواهد، مي‌بخشد و هر كه براي خدا شريك قائل شود، گناه بزرگي مرتكب شده است.»

انسان مشرك، راهي جز به سوي آتش ندارد و بهشت بر او حرام است. خداوند فرمود:

﴿ ﴾ **[المائده: 72].**

«بي‌گمان هركس انبازي براي خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام كرده است و جايگاه او آتش دوزخ است و ستم‌كاران يار و ياوري ندارند.»

پيامبر نيز فرموده است:

«هركس كه با شرك به ديدار خدا رود، به آتش خواهد افتاد.»

##### پايان

#### است و كتاب هاسا

1. 1ـ قديم در مقابل حادث، يعني چيزي كه از ازل وجود داشته و زماني براي خلقت آن نمي‌توان تصوّر كرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-1)
2. 1ـ نگا : مدارج السالكين، ابن‌قيم، ج3 ص 447 ـ 449، چاپ السنة المحمدية. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1ـ آيات محكم در مقابل آيات متشابه است و به آياتي گفته مي‌شود كه قابل تأويل نبوده و فقط يك معني را در بر دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-3)
4. 1ـ به روايت احمد و ترمذي و ديگران … ترمذي آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-4)
5. 1ـ كسي كه به غير خدا سوگند مي‌خورد دَين و كفّاره‌اي بر او نيست، زيرا مبتلا به شرك گرديده و شرك حرمت ندارد. بلكه لازم است كه استغفار كند. پيامبر () فرمود : «كسي كه به غير خدا مانند «لات و عزّي» سوگند خورد بايد بگويد : «لاإله إلاّ الله». [به روايت بخاري] از اين حديث روشن مي‌شود كه اگر شرك كفاره‌اي داشته باشد، كفّاره‌ي آن همان تجديد توحيد است، نه غذا دادن به فقرا و روزه گرفتن و … [↑](#footnote-ref-5)
6. 1ـ منظور اين است كه با اتكا به آن از خداوند دوري مي‌شوي. (مترجم) [↑](#footnote-ref-6)